



آن چه یک انقلابی باید بداند

تابستان ۱۳۴۹

فدایی خلق علی اکبر صفایی فراهانی

۱۳۱۸ - ۱۳۴۹

برگی از تاریخ

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

مرداد ۱۳۸۱

رفیق صفایی در سال ۱۳۱۸ در تهران متولد شد. در دوران تحصیل در هنرستان صنعتی تهران با رفیق سعید کلانتری آشنا و در سازمان دهی گروه کوه نوردی « کاوه » با او همکاری نزدیکی داشت. با آشنایی به جنبش کارگری، مارکسیسم - لنینیسم را پایه اندیشه گی خود انتخاب نمود و یکی از فعالین مبارزات صنفی دانش آموزی و از کوه نوردان برجسته آن سال ها شد. در فاصله سال های ۳۹ - ۴۲ در ارتباط با گروه رفیق بیژن جزنی مبارزات مخفی را دنبال کرد. بعد از پایان دوره هنرستان وارد دانشسرای صنعتی نارمک شد و با رفیق اسکندر صادقی تژاد آشنا گردید. از سال ۴۲ تدارک مبارزه مسلحانه در دستور کار گروه رفیق بیژن قرار گرفت و رفیق صفایی همراه با سعید و دیگران اولین « تیم کوه » را به وجود آوردند. شناسایی و تهیه نقشه های دقیق از مناطق کوهستانی، جنگل ها، غارها و پناه گاه ها و مناطق استراتژیک به خوبی پیش برده شد.

آخرین حرفه شغلی علی، دبیر هنرستان صنعتی ساری بود. در سال ۴۶ دیگر به عنوان یک کادر حرفه ای درآمد. پس از بازداشت افرادی از گروه، از جمله بیژن، سعید، حسن ضیاظریفی، سورکی، و ... در زمستان ۴۶ مخفی گردید و در همان سال همراه با رفیق صفاری آشتیانی به قصد پیوستن به جنبش فلسطین و کسب آموزش، به عراق رفت. آن هادر آن جا دستگیر و با خطر استرداد مواجه گردیدند. با کودتای بعثی در سال ۱۹۶۸، آن دو از زندان آزاد و راهی فلسطین گشتند. رفیق علی با نام « ابوالعباس » به عضویت جبهه آزادیبخش خلق فلسطین (جورج حبش) درآمد و به عنوان یکی از فرماندهان نظامی « جبهه »، در نبردهای زیادی شرکت نمود. در سال ۴۸ برای سامان دادن به بقایای گروه به ایران بازگشت و بعد از مدتی باردیگر به فلسطین رفت. در سال ۴۹ همراه با رفیق صفاری آشتیانی به ایران آمد و هدایت گروه را به عهده گرفتند.

با رشد قابل توجه اعضا، گروه های کاری مختلفی در میان گروه شکل گرفت. رفیق علی به عنوان مسئول تدارکات کانون چریکی جنگل و یا تیم کوه برگزیده شد و در ۱۵ شهریور ۴۹ همراه با ۵ نفر از اعضای گروه عازم جنگل های شمال شد. تیم جنگل قرار بود که با شناسایی منطقه و در هماهنگی با گروه شهر (گروه رفیق مسعود احمدزاده) عملیات نظامی را در اوایل بهار ۵۰ آغاز نماید. با دستگیری رفیق حسن پور در ۱۲ بهمن ۴۹ و در فاصله ۲۴ ساعت ۳ نفر در گیلان و ۵ نفر در تهران، یورش سراسری ساواک به گروه شهر شروع شد. در ملاقات ۱۶ بهمن ماه میان رفیق صفایی و یکی از مسئولین تیم شهر، کم و کیف حمله پلیس روشن شد اما دستگیری رفیق ایرج نیری که محل انبار آذوقه را در منطقه می دانست برای هیچ کس معلوم نبود و در عمل بسیاری از امکانات و تدارکات چندین ساله گروه زیر ضرب پلیس قرار گرفته بود.

خطر دستگیری همه را تهدید می کرد و دردناک ترین شکست این بود که بدون برخورد با دشمن به اسارت درآیند. علی رغم نامساعد بودن فصل و عدم تضمین حمایت از جانب شهر، تاریخ ۱۹ بهمن را گروه جنگل برای حمله به پاسگاه «سیاهکل» برگزید.

بعد از حمله به پاسگاه و حلق سلاح آن و سخن رانی برای مردم، گروه به سمت جنگل می رود. نبردهای دلیرانه گروه جنگل در فاصله ۱۹ بهمن ماه تا ۸ اسفند ادامه می یابد. رفقا صفایی، جلیل انفرادی و هوشنگ نیری چندی بعد و پس از بازگشت به منطقه جلگه ای دستگیر می گردند.

رفیق صفایی زیر شکنجه های وحشیانه ساواک به شهادت می رسد و رژیم نام او را در کنار ۱۲ نفر از هم رزمانش، که آن ها را در همان روزها اعدام کرده است در روز ۲۵ اسفند ۴۹ اعلام می کند

یادشان گرامی باد!

مقدمه:

متنی را که در دست دارید چکیده ای است از آن چه باید افراد و سازمان های مبارز ایرانی برای پایان دادن به رکود مبارزه در کشور ما بدانند.

در این رساله نتایج بررسی های اجتماعی، ارزیابی های سیاسی و رهنمود های انقلابی آمده است نه بیشتر.

در هر نظر و هر اصلی که این جا ابراز شده، می توان بطور مبسوط و مستقل بحث کرد و برای هر فصل و بند آن به رساله ای جداگانه رسید. می توان استنتاجات اقتصادی را با ارقام و آمار زنده اثبات کرد و نظرات سیاسی را با شرح و بسط کامل و با مدارک و شواهد مستند و زنده مدلل ساخت.

هر کس طرز تفکر این رساله را، صرف نظر از لغزش های کوچک آن، حقیقت می یابد و تشریح و توضیح آن را ضروری تشخیص می دهد، می تواند بنا بر توانایی و امکان خود در این راه گام گذارد و سپس نویسنده و مبارزان راه انقلاب ایران را به عنوان پاداش خود بپذیرد.

علی اکبر صفایی فراهانی

تابستان ۱۳۴۹

از جامعه خودچه می دانیم و چه می خواهیم

بخش اول

الف- در اصلاحات اخیر و مسیر فعلی جامعه ما

اگر صد سال پیش و یا حتی به دنبال انقلاب مشروطیت، بورژوازی ایران امکان می یافت حاکمیت فنودالیسم را بر انداخته و دمکراسی بورژوائی را جانشین سلطنت استبدادی کند، اگر نیم قرن پیش ما می توانستیم دارای صنایع ذوب آهن و پتروشیمی و غیره شویم، امروز جامعه ما مسیری دیگر داشت.

در آن زمان لازمه چنان اصلاحاتی یک انقلاب ریشه دار مترقی بود ولی امروز آن چه در آخرین فرصت به نام اصلاحات اجتماعی رخ داده ماهیتی دیگر دارد. اصلاحات دولتی سال های اخیر به منظور تغییر دادن مسیر تحولات درونی جامعه و مسخ شعارهای جنبش ترقی خواهانه ایران به اجرا درآمده و در پایان دادن به عقب ماندگی جامعه ما نقشی ارتجاعی ایفا می کند.

این اصلاحات مترقی نیست زیرا پاسخگوی نیازمندی های جامعه ما نمی باشد و ارتجاعی است زیرا راه وصول به نظام مترقی و پیشرفته اجتماعی را سد کرده است.

از مالکان بزرگ زمین خلع ید شده ولی یک نظام مترقی که به اسارت و محرومیت دهقانان ایران برای همیشه خاتمه بدهد جانشین نشده است. نه وام های وزارت کشاورزی و نه شرکت های تعاونی و زراعی نمی تواند کمبود های اساسی روستاها را جبران کند.

بورژوازی هم آن چنان قدرت و خصوصاتی را ندارد که نظام سرمایه داری را در قلمرو کشاورزی به عنوان یک راه حل اساسی جانشین سازد. نتیجه این است که مساله ارضی و مسائل دهقانی روی دست دستگاه حاکمه مانده است. میلیون ها خانواده دهقان آینده مبهمی دارند، سطح زندگی ده چندان تفاوتی با دوره پیش از اصلاحات نکرده حال آن که بر اثر گشوده شدن بازار ده به روی مصنوعات، تقاضای دهقانان برای زندگی بهتر افزایش یافته است. گسترش ارتباط روستائیان با شهر، آگاهی آنان را نسبت به محرومیت های خود بالا برده، دستگاه حاکمه را به عنوان ارباب مملکت در مقابل آنها نهاده است. نتیجه این که مسئولیت دستگاه اداری و منابع مالی دولتی در مقابل روستاها افزایش یافته و این بخش عظیم اقتصاد مملکت نیازمند آمپول های پیاپی تقویتی است.

جنبه دیگر اصلاحات اخیر، حاکمیت بورژوازی بیمار ایران است که طی چند ده سال طبقه حاکم اصلی بوده و بورژوازی کمپرادور را در کنار خود داشت ولی طی چند مرحله به سود طبقه اخیر موقعیتش ضعیف شده و سرانجام در آخرین مرحله قربانی او شده است.

بورژوازی ملی ایران که طی انقلاب مشروطیت نتوانست موقعیتی بدست آورد، در مبارزات بعدی نیز سرانجام شکست خورد و در تمام این دوران در بورژوازی کمپرادور یا وابسته تحلیل رفت و شخصیت خود را از دست داد. آن چه که امروز ما بورژوازی کمپرادور می نامیم دیگر یک جناح از همه بورژوازی ایران نیست بلکه تمام بورژوازی ایران است.

بورژوازی ایران در هر سه جنبه بازرگانی، مالی و صنعتی دارای خصوصیات وابستگی به انحصارات جهانی و کلیه خصوصیات ضد ملی و غیر دمکراتیک است. دیگر نیاز نیست که هر بار پس از کلمه بورژوازی، صفت کمپرادور و یا وابسته را تاکید کنیم.

این بورژوازی در مقایسه با بورژوازی کشورهای سرمایه داری در دوره خود موجودی ناقص و بیمار است و هرگز نمی تواند مسیری را که آنها پیموده اند پیماید. این بورژوازی درست بر خلاف تعریف کلاسیک بورژوازی، مخالف آزادی و طرفدار پر و پا قرص دیکتاتوری و متکی به امپریالیسم است. این بورژوازی بدون وابستگی مالی و صنعتی به انحصارات جهانی قادر به ادامه زندگی نبوده و هرگز نمی تواند جامعه فعلی ما را از زیر سلطه انحصارات جهانی به در آورد، چه رسد به رقابت در بازار های منطقه ای و جهانی. این بورژوازی ماسکی است که انحصارات جهانی در تسلط به بازار داخلی و رقابت در بازار های منطقه ای و بازرگانی جهانی گاه به گاه از آن استفاده می کنند. دستگاه حاکمه منابع مالی و صنعتی ملی را به زیان زحمتکشانی یعنی اکثریت ملت ایران به رایگان پیشکش بورژوازی کرده و به هر وسیله می کوشد آن را به جامعه مسلط گرداند، تمام طرح های سنگین دولتی

در راه رشد و توسعه بورژوازی به کار می رود. اصلاحات ارضی سر آغاز همه طرح های دولتی بود که حاکمیت بورژوازی را تامین کرده و بازار روستا را به روی آن گشود. با همه این ها این بورژوازی قادر نیست مراحل رشد را تا یک جامعه سرمایه داری توسعه یافته پیماید، زیرا اولاً او وسیله ایست برای ادامه غارت گری انحصارات جهانی در کشور ما که از طریق صدور کالا و سرمایه و غارت صنایع، مواد خام و ثروت ملی ما را به مراکز جهانی خود منتقل می سازد، ثانیاً سیستم تولید ناقص کالا و عقب ماندگی صنعتی امکان رقابت با انحصارات غول پیکر جهانی را به بورژوازی علیل ایران نمی دهد. در آغاز این مطلب گفتیم که اگر ایران در موقعیت نیم قرن پیش جهان، دارای همین صنایع امروزی می شد جامعه مسیری دیگر می یافت و در اینجا تاکید می کنم که صنایع ناقص فعلی و دخل و تصرف های صنعتی کم و پیش در تولید کالا و انجام مراحل تولید روی مواد خام اولیه، در مقایسه با سیستم تکامل یافته تولید جوامع پیشرفته که انحصارات جهانی قسمت اعظم آن را در اختیار دارند، عقب مانده است. همه این واقعیت ها جامعه ما را علی رغم اصلاحات دستگاه حاکمه محکوم به عقب ماندگی کرده است.

تازه این نارسائی های اقتصادی در قبال نارسائی های سیاسی و اجتماعی اصلاحات اخیر چندان به حساب نمی آید. تحولات اقتصادی بدون تحولات اجتماعی و سیاسی مناسب با آن همان قدر ناقص است که تحولات سیاسی بدون تحولات اقتصادی. این از ابداعات تکنوکرات ها و آمارگران کور و کر و نزدیک بین است که اصلاحات نافص و تحولات نیم بند اقتصادی حاضر را پاسخی کافی به نیازهای اجتماعی ما به شمار می آوردند. دستگاه حاکمه حتی در حد همین اصلاحات ناقص دست به اصلاحات اجتماعی و سیاسی نزده است.

شرکت زنان در نمایش های انتخاباتی و ادا و اطوار های سرهنگ و لیان و مجید محسنی و تقلید لهجه دهقانان در صحنه های نمایش و اعزاز سپاهیان به روستاها حتی اندکی نمی تواند کمبود های سیاسی را جبران کند. جامعه شدیداً نیازمند حقوق اساسی و آزادی است. آزادی های اساسی به نیروهای خلاق جامعه امکان می دهد که برای ساختن یک ایران مترقی به میدان بیایند. ادامه دیکتاتوری و وحشت از هر گونه اصلاحات سیاسی ثابت می کند که اول کسی که این اصلاحات را می شناخته و از روز اول می دانسته «انقلاب سفید» چگونه معجونی است، خود دستگاه حاکمه بوده است. بدیهی است این اصلاحات انقلاب نیست، تحولی است به سود یک جناح از طبقات و تمهیدی است که دستگاه حاکمه برای تغییر مسیر تحولات ضروری جامعه و ادامه حاکمیت و غارتگری خود اندیشیده است. توسل نامحدود دستگاه به تبلیغات در داخل و خارج کشور نمی تواند این اصلاحات را به جای انقلاب جا بزند. در این ماجرا هیچ گونه دگرگونی بنیادی روی نداده و ماهیت سیاسی دستگاه حاکمه تغییر نکرده است. طبقات ستم کش از ستم آزاد نشده و محکومین به حاکمیت نرسیده اند. اما اصلاحات یعنی همین معجون هفت رنگ که به ضرب هزینه های هنگفت تبلیغاتی آن را به بازار آورده اند. نه فقط در ایران بلکه در همه کشور های دیگر همین بو و طعم را داشته و خواهد داشت. هیچ نیازی نیست که این اقدامات و تمهیدات را به اصطلاح اصلاحات بنامیم زیرا کلمه اصلاحات خود گویای ضعف و نقش اقداماتی است که از بالا انجام می گیرد. یک انقلابی، از اصلاحات، جز این مفهومی نمی شناسد.

آنچه پیش از اصلاحات و بعد از آن به جای خود باقی است محرومیت اکثریت ملت از حداقل نیازهای زندگی، ادامه غارتگری امپریالیستی و ادامه استبداد سلطنتی یعنی عقب مانده ترین دیکتاتوری ها است. فساد دستگاه های اداری و اجرایی و غارتگری قشر بالائی بورکراسی اداری و نظامی کاهش که نیافته هیچ، روز به روز در تزیاید است. وابستگی های اقتصادی و سیاسی و نظامی کشور به انحصارات جهانی و محافل امپریالیستی ادامه یافته است. آن ها که از اصلاحات جانبداری می کنند چگونه به خود جرات می دهند این مسائل را ندیده بگیرند.

بر خلاف جارو و جنجال های تبلیغاتی، آینده کشور ما اصلاح درخشان نیست. نه یک نظام سرمایه داری پیشرفته در انتظار ماست و نه راهی به سوسیالیسم گشوده شده است. ادامه مسیر فعلی، جامعه ما را تبدیل به یک جامعه وابسته کامل می کند، دستگاه حاکمه بر این امر آگاهی داشته و طبق نقشه در جهت آن حرکت می کند. اگر ما نتوانیم این سیستم وابستگی را بشناسیم، از درک تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه خود عاجز مانده ایم. نظام وابستگی و رژیم وابسته مقوله ایست که مصالح و منافعی با مصالح

امپریالیسم جهانی گره خورده و در سیاست های داخلی و خارجی از این وابستگی تبعیت می کند. جامعه وابسته جامعه ایست که اقتصادش وابسته به مصالح انحصارات جهانی و قدرت های استثمارگر بین المللی است. یعنی جامعه نمی تواند مستقلا به حیات خود ادامه دهد. مجرای زندگی اش به دست استثمارگران و به دلخواه آنان نوسان می کند.

به چانه زدن های گاه و بی گاه دستگاه حاکمه با انحصارات جهانی نگاه نکنید. این ها عشو هائی است که دستگاه حاکمه برای گرمی بازار و آن هم در موقعیت های خاص بین المللی به آن دست می یازد و با غمض عین اربابان مواجه می شود. رابطه دستگاه حاکمه با انحصارات جهانی و محافل امپریالیستی بر پایه اعتماد متقابل قرار دارد و این چانه زدن ها بر چنین زمینه ای به میدان می آید.

هر قدر استخراج و صدور نفت افزایش یابد، هر قدر منابع دیگر زیر زمینی ایران به حلقوم انحصارات جهانی سراریز شود، حتی اگر این مواد خام مرحله یا مراحل از تولید را با سرمایه ای خارجی یا مشترک در کشور ما پیماید و به بازار های منطقه ای و جهانی سراریز شود، وابستگی اقتصادی ایران محرز تر و کامل تر می شود. هر قدر ورود کالا های صنعتی غرب جای خود را به ورود سرمایه های خارجی بدهد و محصولات صنعتی سرمایه ها و همکاری های انحصارات جهانی به بازار های داخلی و خارجی سراریز شود حتی اگر به اروپای شرقی، اتحاد شوروی و چین هم صادر شود باز گره های وابستگی ایران به انحصارات جهانی باز نشده و مسیر فعلی جامعه تغییر نخواهد یافت. وابستگی سیاسی و نظامی ایران بر اساس یک چنین وابستگی اقتصادی قرار گرفته و بورژوازی ایران مستعد ترین قشر اجتماعی برای تضمین این وابستگی است.

ب- در شناخت بورژوازی ایران

مطالعه در پیدایش و رشد بورژوازی ایران نشان می دهد که بورژوازی ایران طبقه ایست که در سایه استثمار آغاز به رشد کرده و هیچ گاه از موقعیتی بی سر خر و میدان عملی باز بهره مند نشده است.

استعمار قرن نوزده اروپا همواره زمینه های رشد طبیعی بورژوازی ایران را مسدود ساخته و در نتیجه در آغاز قرن حاضر، بورژوازی ایران فقط در قلمرو بازرگانی امکان فعالیت داشت. بی تردید یکی از مهم ترین علل شکست انقلاب مشروطیت ایران ضعف بورژوازی بطور کلی و فقدان بورژوازی صنعتی بوده که بر اثر آن جامعه از داشتن نیرو های انقلابی محروم مانده است.

طی نیم قرن اخیر کوشش های بورژوازی ملی برای قطع نفوذ استعمار و دست یافتن به امکان رشد و توسعه به جایی نرسیده و به تدریج بورژوازی ملی در قشر بورژوازی کمپرادور تحلیل رفته است. بورژوازی کمپرادور که بر خلاف بورژوازی ملی رشد خود را مدیون ادامه و گسترش نفوذ استعمار است در تحولات سیاسی مختلف میدان تازه ای برای رشد و تکامل به دست آورده و در سال های پس از کودتای مرداد ۳۲ با سرعتی بی سابقه مراحل رشد را پیموده و در تحولات اخیر حاکم بلامنازع اقتصادی کشور ما شده است. بورژوازی ملی که راهی برای ادامه زندگی نداشته طی همین مراحل به مسیر رشد کمپرادور رانده شده و همراه با قشری از طبقه فئودال به جرگه بورژوازی کمپرادور پیوسته و مجموعا بورژوازی فعلی ایران را بوجود آورده اند. بورژوازی فعلی ایران نه تنها تمام خصوصیات بورژوازی کمپرادور را در بر دارد بلکه واجد تمام خصوصیات است که نوکلونیالیسم عصر حاضر در جهت تکامل خود به بورژوازی ایران و دیگر جوامع عقب مانده می بخشد.

ما امروز شاهد رشد بورژوازی وابسته ایران در جنبه های تولیدی، بازرگانی و مالی هستیم. این بورژوازی پایگاه اصلی نوکلونیالیسم در جامعه ماست. دستگاه حاکمه با سوق دادن جامعه در جهت یک جامعه وابسته، به اهمیت نقش بورژوازی در ادامه این راه آگاه بوده و به همین دلیل از هر وسیله ای برای کمک به این رشد و توسعه بهره می جوید.

جلب سرمایه های خارجی، بذل و بخشش ثروت ملی به بخش خصوصی تولید و بازرگانی به صورت وام های بی حد و حصر و اجرای پروژه های صنعتی و آبادانی مورد نیاز بورژوازی وابسته عوامل اصلی تقویت این قشر به شمار می رود. دستگاه حاکمه با صرف ارقام بزرگ بودجه دولتی مساعد ترین زمین های کشور را برای سرمایه گذاری کشاورزی آماده می کند و آن را به

رایگان در اختیار صاحبان سرمایه خارجی و داخلی قرار می دهد. با همه این کوشش ها این پرسش پیش می آید که آیا بورژوازی فعلی ایران می تواند به رشد کلاسیک بورژوازی غرب نائل آید؟ پاسخ منفی است.

بورژوازی ایران بنا بر ماهیت خود چنین هدفی را در مقابل خود قرار نداده است. بورژوازی وابسته ایران می داند که در سایه غارت گری انحصارات جهانی می تواند کیسه نو خود را پر کند. بورژوازی ایران در عصری رشد می کند که انحصارات جهانی به حد غول آسایی از نظر کیفی و کمی رشد کرده و روی کلیه بازارهای جهان دست انداخته اند. از جمله این بازارها، بازار داخلی ایران است که قاعدتا منبع اصلی تکامل بورژوازی ایران به شمار می رود. به پیشرفته ترین جنبه های بورژوازی ایران یعنی بورژوازی صنعتی نگاه کنید تا آثار وابستگی به انحصارات جهانی را در جبین آن ببینید. صنایع مونتاژ اتوموبیل و اتوبوس و کامیون را تجزیه و تحلیل کنید. صنایع وسائل خانگی، کفاهی، بافندگی، مواد غذایی و دارویی و لوازم آرایش را از نزدیک بررسی کنید تا ببینید که چگونه همه آنها خواه سرمایه شان ایرانی باشد خواه خارجی یا مشترک، کانال های انتقال سود و ثروت ملی ما به گاو صندوق های انحصارات جهانی است. سرمایه بانک های خصوصی و شرکت های بیمه و نحوه عمل آن ها را مطالعه کنید تا مطمئن شوید که این گروه نیز کاری جز غارت ثروت ملی و تحویل قسمت عمده آن به محافل مالی امپریالیستی نمی کند.

بورژوازی تجارتي که نماینده فروش تولیدات انحصارات است دیگر حالش معلوم است. نتیجه این است که سرمایه های ایرانی در هر سه قلمرو از طریق خدمت گزاری و دلالی و مشارکت با سرمایه های خارجی سهم می برند و همین سهم است که باعث تراکم ثروت و رشد بورژوازی می شوند.

عده ای همه این حقایق را می پذیرند و امید واهی دارند که در سال های آینده پس از به کار افتادن ذوب آهن و مراکز صنعتی وابسته با آن، بورژوازی ایران به راه راست هدایت شده و خصوصیات جامعه بریار ده خود از دست بدهد. باید دانست پروژه های صنعتی دولتی جهتی جز تقویت همین بورژوازی وابسته ندارد و در حقیقت این پروژه ها باری است که برای جبران ضعف بورژوازی بر کرده ملت تحمیل می شود. بهره برداری واقعی از این پروژه ها در اختیار بورژوازی قرار می گیرد و ملت هیچ گاه قادر نخواهد بود سرمایه عمومی خود را از آن ها پس بگیرد.

از جنبه دیگر، این پروژه ها مادامی که جامعه در مسیر فعلی حرکت می کند قادر نخواهد بود به وابستگی جامعه خاتمه بدهد. فراموش نکنیم که در پنجاه سال قبل، حتی بیست سال قبل، صنایع بومی ایران که اساسا تولید کارگاهی عقب مانده بود در تامین بازار داخلی نقش مهم تری از نقش بورژوازی فعلی ایران داشت. در آن روزگار بازار ایران محدود بود و نظام عقب مانده تولید کالا نه فقط عمده بازار شهرها بلکه تمام روستاها را در دست داشت. امروزه بازار داخلی و جامعه مصرف کننده به وساطت ظاهری و با گسترش بازار و فروش و تکامل نظام بورژوازی وابسته بیش از پیش جولان گاه صنایع خواهد شد.

مادامی که منابع ثروت ما توسط انحصارات جهانی غارت می شود و در ازای دریافت حق ال سهم خود سیاست بازار داخلی را در اختیار آنها قرار دهیم، مادامی که جامعه ما در پناه یک سپر محکم به رشد سریع و همه جانبه صنعتی دست نیافته و بر عکس در معرض تهاجم صنایع بسیار تکامل یافته غرب استعماری قرار دارد، پروژه های ذوب آهن و امثال آن قادر به ایفای نقش همان صنایع کارگاهی عقب مانده در تامین نیازهای بازار داخلی ایران را هم نخواهد داشت. در چنین مسیری بورژوازی ایران خصوصیات اساسی خود یعنی وابستگی را کاملا حفظ خواهد کرد.

سودی که انحصارات جهانی در ازای صنایع ایران می برد کمتر از سودی نیست که صدور همین کالاها به کشور ما نصیبشان می شد. تنها عاملی که تغییر یافته اضافه پرداختی است که مصرف کننده بابت کالاهایی با کیفیت پائین تر می پردازد و گمرگی اضافه است که از خزانه عمومی کسر می شود و این دو قلم یک جا به حساب سهم بورژوازی ایران واریز می گردد.

روی آوردن صنایع ایران به بازارهای شوروی و اروپای شرقی به خاطر این است که در این بازارها از رقابت در امان است. تجزیه و تحلیل همین روابط ثابت می کند که صدور کالاهای ساخت ایران به این کشورها معامله ایست که انحصارات جهانی از آن سود می برند و به عبارت دیگر بازارهای غیر مستقیمی است که از در پشت با این کشورها انجام می دهند. بورژوازی ایران قادر نیست

سود حاصله از این سهم خود را دو باره عینا در صنایع سرمایه گذاری کند. زیرا نه بازرگانی در اختیار دارد و نه مصالحش ایجاب می کند که در هر رشته ای سرمایه گذاری کند. نتیجه این است که بورژوازی و قشر های دوربینش به تجمل و زرق و برق روی می آوردند. ساختمان های با شکوه می سازند. خیابان ها به نمایشگاه اتومبیل های لوکس مبدل می شوند، گردش گاه های اروپا و آمریکا ثروت ملی را می مکند و در نتیجه بورژوازی قبل از طی مراحل رشد، بی تحرک می شود.

نظام وابستگی ضروتا جامعه را به دو جامعه اقلیت مصرف کننده و اکثریت محروم تجزیه می کند. دو جامعه ای که هر روز بیش از پیش از یکدیگر بیگانه می شوند.

این خصوصیات بورژوازی که بر شمردیم بر مبنا و پایه خصوصیات اجتماعی و سیاسی این طبقه است که بر جامعه ما اثری جدی می گذارد. بورژوازی فعلی ایران سخت منحط و بی شخصیت است. برای گذارندن مراحل رشد، نیاز به دموکراسی بورژوائی ندارد. این بورژوازی وارث تمام خصوصیات سیاسی و اداری فنودالیسم است. دیکتاتوری دستگاه حاکمه و فساد اداری نه تنها مغایر زندگی و فعالیت بورژوازی نیست بلکه بر عکس شرایط ایده آل ادامه حیات اوست. دستگاه خودکامگی، هر جنبش ترقی خواهانه را سرکوب می کند و از سلطه و نفوذ امپریالیسم در کشور دفاع می کند. بورژوازی وابسته در پناه چنین سلطه و نفوذی است که رشد می کند. دستگاه حاکمه با خود کامگی مانع فعالیت هر جنبش سندیکایی می شود و این درست چیزی است که بورژوازی وابسته از آن نفع می برد. خلاصه کلام این که سرکوب کردن جنبش ترقی خواهانه ملی کاملا به سود بورژوازی است که مشخص ترین جناح حاکمه ایران است. امروز دستگاه های دولتی بنا بر تمایل این طبقه هر قانون و آئین نامه ای را وضع می کند. دیگر کارشکنی فنودالها که گاه و بی گاه در راه منافع هم پالگی خود سنگ می انداختند وجود ندارد. بورژوازی نه فقط از طریق قانونی بلکه با پیوند و همبستگی با قشر عالی اداری و نظامی خزانه عمومی را غارت می کند. و در های بسته سال های پر برکتی است. بورژوازی وابسته دوشادوش قشر بالای بوروکراسی، فساد اداری را دامن می زند. ارتشا و سؤاستفاده های کلان و ریخت و پاش های بی حساب و کتاب تمام دستگاه دولتی را فرا گرفته است. تبعیض، باند بازی و چاپلوسی شیوه های عادی اداری شده است. فساد اداری نه یک بازمانده فنودالیسم بلکه نتیجه وابستگی و معلول خصوصیات بورژوازی وابسته و دستگاه حاکمه است.

هنوز کسانی دیکتاتوری، فساد اداری و انحطاط اخلاقی را به عنوان بقایای فنودالیسم یا فنودالیت اداری و یا روابط فنودالی نام می برند. اگر می خواهید بورژوازی وابسته و دستگاه حاکمه را یک جا فنودالیسم شهری و اداری بنامید اشکالی در بین نیست ولی این واقعیت را بپذیرید که فساد اجتماعی و اداری حاضر واقعیتی است که با ادامه حیات بورژوازی ادامه و گسترش یافته و امری افزاینده است. نه فقط در زمینه مسائل سیاسی و اداری بورژوازی وابسته، دستگاه حاکمه وارث تمام شیوه های ارتجاعی فنودالیسم است بلکه در فلمرو مسائل اجتماعی این طبقه موجد انحطاط اخلاقی بی سابقه است. از یکسو انحطاط اخلاقی ناشی از دیکتاتوری مستمر، قشر های خرده بورژوازی را در بر گرفته و تظاهر و چاپلوسی و چشم و هم چشمی هر روز دامنه بیشتری می گیرد، و از سوی دیگر انحطاط جوامع صنعتی غرب و سود جوئی و فرصت طلبی بورژوا مابانه، قشر میانی جامعه رادر بر گرفته است. ارزش های کهنه به سرعت جای خود را به ارزشهای وارداتی غرب استعماری می دهد. سود جوئی و نفع طلبی از هر شیوه ای بر تمام فعالیت های اجتماعی سایه انداخته است. پزشکان، وکلای دعاوی، روزنامه نویس ها، استادان مدارس عالی و تمام اصناف تحصیل کرده که می بایست در انجام وظایف خود، مصالح جامعه و نوع دوستی و وطن پرستی را ارزش نهند، دست قاچاقچیان و رباخوران را از سود جوئی و فرصت طلبی از پشت بسته اند. این خصوصیتی از خصوصیات جامعه اقلیت مصرف کننده است که فرهنگ و ارزش هایش هر روز بیشتر با جوامع استعماری غرب پیوند می خورد. دستگاه حاکمه در اعمال سیاست کشور بر باد ده خود هیچ مرز و حدی را نم ی شناسد. به دنبال بدل و بخشش صنایع و منابع عمومی به بخش خصوصی امر مهم تعلیم و تربیت را به زبان طبقات زحمت کش در اختیار صاحبان سرمایه قرارداد و آنرا به میدان سودجوئی و بهره کشی کاسب کاران مبدل کرده است. به دنبال تعلیم و تربیت هر روز مسائل بهداشت و پزشکی و پزشکی و دارو بیشتر از روز بیش به انحصار جامعه مصرف کننده در می آید و سرمایه های خصوصی مسائل بهداشتی را بیش از پیش وسیله کسب در آمد و سود جوئی قرار می دهند.

بورژوازی کثیف ایران دست در دست دستگاه حاکمه موجد و باعث و بانی همه فسادها و انحطاطهای اجتماعی است. توطئه مشترک دستگاه اداری و بورژوازی، نسل جوان جامعه را هدف سؤ قصد قرار داده است. به هزار نیرنگ می کوشند انحطاط جوامع غرب استعماری را به جوانان ما سرایت دهند. می خواهند با تبدیل جوانان قشرهای میانی جامعه، به مصرف کنندگان مطیع و بی هدف، رسالت تاریخی نسل جوان را منتفی سازند. بی اعتنائی به مسائل اجتماعی، پناه بردن به مواد مخدر، تقلید کورکورانه از مد، طرز سلوک جوامع استعماری عوارضی است که عالما و عامدا از قشرهای بالائی به قشرهای میانی راه یافته و از جانب دستگاه حاکمه حمایت می شود.

زندگی بی هدف و برده وار جامعه اقلیت مصرف کننده، به مثابه جزئی از یک ماشین عظیم، دور تولید و مصرف را میسر می گرداند. این همان چیزی است که از نظر اقتصادی و سیاسی و اجتماعی دلخواه بورژوازی وابسته و دستگاه حاکمه است. اگر به زندگی افراد طبقه بورژوازی از نزدیک توجه کنیم می بینیم که افراد این طبقه نمونه دغل ترین، سفاک ترین، فاسدترین و در عین حال کودن ترین افراد این ملتند. این طبقه نه از طریق تلاش و کوشش و مبارزه سیاسی بر جامعه ما جاکم شده بلکه از طریق دلالی، احتکار، سواستفاده های اداری و در یوزگی در آستان سرمایه های خارجی و دستگاه حاکمه، صاحب سرمایه و ثروت و مکت شده است. نتیجه این است که بورژوازی ایران بی شخصیت سرمایه و نالایق است، نه فقط شخصیت سرمایه داران عرب را ندارند بلکه از کلیه سرکشی ها و اشراف منشی های فئودالیسم ایران که با دستگاه اداری و نظامی متمرکز مقابله می کرد نیز بی بهره است. این است آن طبقه منحط و فاسدی که سد راه ترقی و رهائی ملت ایران شده است.

ج_ در شناخت دستگاه حاکمه ایران

دستگاه حاکمه ایران مانند همه دستگاه های حاکمه علاوه بر داشتن یک قشر اجتماعی مخصوص خود یعنی عناصر و گروه های عالی دستگاه اداری و نظامی، دارای وابستگی طبقاتی است.

اساسا دستگاهی که بر جامعه حکومت می کند نمی تواند بدون پیوند با طبقات حاکمه به حکومت خود ادامه دهد. هم چنان که طبقات حاکمه نیز نمی تواند بدون دست داشتن در حکومت و تسلط به آن، موقعیت و امتیازات طبقاتی خود را حفظ کنند. تا پیش از اصلاحات اخیر دستگاه حاکمه از طرفی نماینده فئودال ها و کمپرادورها بود و از طرف دیگر هم کار و کارگزار امپریالیسم. ولی پس از اصلاحات، فئودال ها نفوذ خود را به سود بورژوازی وابسته از دست دادند و در هر حال قشر عالی بوروکراسی با طبقه بورژوازی پیوند متقابل داشته هر دو از نظر اقتصادی و سیاسی با امپریالیسم جهانی بستگی دارند. قشر مرفه مسلط به دستگاه اداری و نظامی، خود دارای منافع، امتیازات اجتماعی بوده و در غارت ثروت جامعه و استثمار زحمتکشان مستقیما دخالت دارد. وابستگی به یک عامل خارجی، یعنی قدرت اقتصادی سیاسی امپریالیسم، به قشر عالی بوروکراسی امکان می دهد که در قبال طبقات حاکمه داخلی تسلط خود را حفظ کند و در اتخاذ سیاست های اداری و نظامی تابع بعضی از آنها نباشد تا آن حد که بدون یک درگیری شدید به سود محافل امپریالیستی و به کمک جناح ضعیف تر طبقات حاکمه، فئودالیت ریشه دار ایران را مقهور و منکوب و مضمحل سازد. نادیده گرفتن این خصوصیات دستگاه حاکمه انتظارات نابجایی را در ما ایجاد می کند که باعث گمراهی ما خواهد شد. بدیهی است که اتخاذ این نظر ما را به ورطه اشتباه دیگری نمی کشاند. این اشتباه است که دستگاه حاکمه را صرفا نوکر جیره خوار و گوش به فرمان امپریالیسم بشناسیم. این مجموعه اداری و سیاسی ضمن داشتن وابستگی های طبقاتی، منافع و مصالحی دارد که آن هارابه امپریالیسم وابسته کرده است. می دانیم که دستگاه حاکمه ایران به یک امپریالیسم وابسته نشده است. امپریالیست های آمریکائی و انگلیسی همراه دیگر امپریالیست ها در دستگاه حاکمه نفوذ داشته و به سهم خود در ایران منافع و مصالحی دارند. دستگاه حاکمه ثبات و بقای خود را در یک بند بازی ماهرانه بین قدرت های امپریالیستی حفظ کرده و رسما می کوشد با زدن چوپ حراج به منافع طبیعی و ثروت کشور عوامل متعدد دیگری را در حفظ تعادل خود بکار بگیرد. دستگاه حاکمه از اوضاع بین المللی و کشمکش و جنبش های منطقه ای در جهت تحکیم ثبات خود استفاده کرده است. در واقع دستگاه حاکمه قهرمان موازنه

مثبت است و فریاد « بشتابید! بشتابید! غفلت موجب پشیمانی است » او دمی فرو نمی نشیند . دستگاه حاکمه با حاتم بخشی می گوید «بر این خان یغما چه دشمن چه دوست».

سیاست اقتصادی دستگاه حاکمه عبارتست از : ندادن هر چه بیشتر ارزش از طریق صدور مواد خام و نیمه پورده، اجرای پروژه های صنعتی و آبادانی و بدل و بخشش بی دریغ ثروت ملی به صاحبان سرمایه و بهره جستن از رابطه اقتصادی و بازرگانی با کشورهای سوسیالیست در جهت ترمیم ضایعات رابطه بازرگانی با کشورهای استعماری غرب و در نتیجه تقویت بنیه مالی دولت و تقویت قشر خاصی از بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه. نتیجه این سیاست اقتصادی اینست که ارزش حاصله از حراج منابع، بطور عمده صرف وارد کردن کالا خواه به صورت آماده و خواه مونتاژ و یا تولید شده یا سرمایه خارجی یا مشترک از منافع صاحب ارزش می شود. نتیجه این است که جامعه ما به دو جامعه مشخص تجزیه شده است. جامعه اقلیت مصرف کننده که جامعه ای است وابسته و دنبال روی جوامع غرب استعماری و جامعه اکثریت محروم و زحمتکش.

سیاست داخلی دستگاه حاکمه عبارتست از تحکیم و تضمین دیکتاتوری و سلب کلیه حقوق اجتماعی و سیاسی ملت. رژیم سلطنتی مستبد ، مناسب ترین و قاطع ترین نامی است که می توانیم روی رژیم فعلی بگذاریم. تمام دلچک بازی ها ، حشو و زوایدی است برگرد هسته مرکزی سلطنت مطلقه یا دیکتاتوری نظامی سلطنتی.

خانواده سلطنتی به عنوان راس هرم دستگاه حاکمه ، کثیف ترین و فاسدترین خانواده کشور است. بیاید یکایک اعضای این خاندان جلیل را برانداز کنید. از شاه بگیرید و سوابق اخلاقی و جنایات سیاسی اش تا اشرف و شمس و فاطمه و فلان رضا و بهمان رضا. بی شخصیتی ، انحراف جنسی ، فحشا ، قاچاق موادمخدر در مقیاس جهانی ، اعتیاد به مواد افیونی و مخدر ، چکیده خصوصیات اخلاقی و شخصیت این خاندان مقدس است.

همکاری با کثیف ترین اوباش ، مختلسین ، جانی ها و خوش رقصی برای خونخوارترین استعمارگران خارجی و حرص پایان ناپذیر در غارت ثروت مردم ، گوشه ای از گذشته ننگینشان است. سردودمان شان وقتی به سلطنت رسانده شد یک خانه شخصی نداشت و وقتی که کشور را ترک کرد دوهزارویسصد پارچه آبادی و میلیون ها تومان ثروت از خود باقی گذاشت. سلطنت آنان بر کودتای ننگین اسفند یک هزاروویست و نود و نه پایه گذاری شده و با کودتای ننگین تر مرداد یک هزاروسی صدوسی و دو ادامه یافته است. چنین است ماهیت سلطنتی که اس و اساس استبداد دستگاه حاکمه را تشکیل می دهد.

تیمور بختیار و ده ها و صدها عنصر جانی تر و کثیف تر از او با اتکا به این دستگاه فاسد ، بر عرض و ناموس مردم مسلط شده و بی آن که احساس مسولیت کنند بر مملکت حکومت می کنند . تمام مؤسسات ظاهرا منتخب مردم مثل مجلسین و انجمن ها و شورا ها و تمام سازمان های اداری مثل هیات دولت و دستگاه قضائی فقط حنبه نمایشی دارند. مردم بخوبی می دانند که نخست وزیر هویدا به اندازه کریم شیره ای دلچک ناصر الدین شاه در امور سیاسی مملکت نفوذ و اقتدار ندارد. احزاب اکثریت و اقلیت، بازیچه ای بیش نیستند. سلطنت استبدادی شاه شهید در میان گروهی از اشراف و ناصحان احاطه شده بود ولی در مقابل دیکتاتوری حاضر، یعنی در مقابل تمایلات و هوی و هوس های شخص شاه، هیچ مانع و رادعی وجود ندارد. نه فقط نخست وزیر و وزرا و وکلای مجلسین کلاهشان پشم ندارد بلکه ارتشید ها و امرای ارتش به بادی معزول و مقهور می شوند و گاه چاره ای جز خود کشی ندارند. دستگاه دیکتاتوری نه تنها برای ملت اندک حقی قائل نیست بلکه در دریدن و کوبیدن دست یاران نزدیک خود هیچ حدی را نمی پذیرد. چنین است چکیده سیاست دستگاه حاکمه ایران که سال هاست بدون تغییر و تحول مانده است .

در این میان گرفتاری مردم فقط این نیست که بار چنین استبدادی را به دوش می کشند. رنج مردم از تازیانه هائی است که تبلیغات بی حد و حصر دستگاه حاکمه به زخم های آن ها می کوبد. گردانندگان دستگاه تبلیغات، با صرف میلیون ها از خزانه عمومی می کوشد این عفریت خون آشام را مظهر بشر دوستی و دانش پروری و خرد و درایت جا بزنند. تبلیغات بی امان حربه ایست که دستگاه حاکمه از آن حداکثر استفاده را می کند. نقش وظیفه اول هر یک از سازمان های دولتی تظاهر به مدیحه سرائی و تبلیغات مردم فریب شده است. در سراسر کشور حتی یک روزنامه نیست که به واقعیت های سیاسی کشور کوچک ترین اشاره ای کند.

حداکثر انتقاد جراید و دیگر وسائل ارتباط جمعی به خرده گیری های ناچیز اداری و گله و شکایت از اسفالت فلان جاده و نظافت کوی و برزن منحصر شده است. در عوض همه وسائل نشر موظفند یک صدا از برنامه های انقلابی و ترقیات روزافزون و طرح های بی نظیر و منحصر به فرد دولت خدمتگزار قلم فرسائی کنند. و در هر روز ده ها بار اقدامات و نیات خردمندانه و بشر دوستانه شاه و خاندان جلیل را بستانند. کار تبلیغات دولتی و ظاهر سازی به پایه ای رسیده که ادامه کار و کسب بقال و چفال هم در گرو اعلام وفاداری و ثناگوئی از شاه گردیده است. هر کس پفیوزتر و چابلوس تر باشد منصب و جاهش والاتر است. در هیچیک از اعصار تاریخ ایران، هیچ سلطانی تا به این حد تشنه مدح و ثنا نبوده و به در یوزگی و خود ستائی میدان نداده است.

تنها قلمروئی که این تبلیغات حرد کننده در آن نفوذ نمی تواند کرد، قلمرو اکثریت ملت یعنی زحمتکشان است که واقعیت ها را نه با گوش و چشم شان بلکه با شکم و پوست بدنشان در مییابند. در سال های اخیر شاهد بوده ایم که تبلیغات کر کننده دستگاه، گروه هایی از روشنفکران جامعه مصرف کننده را گیج و منگ کرده است. ولی زحمتکشان گرچه با کامیون به پای صندوق ها کشانده شدند فریب نخوردند و چهره دژمشان به لبخندی شکفته نشد.

سیاست خارجی دستگاه حاکمه عبارتست از پیوند با محافل امپریالیستی جهان و ایفای نقش ژندارم و مدافع منافع امپریالیسم در منطقه. دستگاه حاکمه در پیمان های نظامی رسماً با محافل امپریالیسم متحد شده و حتی جسارت ندارد از پیمان سنتو که دیگر جز پوست و استخوانی از آن نمانده، دست بر دارد.

مهم ترین قلمرو سیاست خارجی دستگاه حاکمه منطقه خاور میانه و رابطه با دولت ها و جنبش هائی است که در دور و بر ایران وجود دارد. دستگاه حاکمه با هر جنبش ترقی خواهانه در منطقه عناد و دشمنی دارد و در راه تضعیف و نابودی آن با امپریالیست ها همکاری نزدیک دارد. روزی در یمن به سلطنت طلبان علیه جمهوری کمک می رساند و روز دیگر برای جمهوری دمکراتیک یمن جنوبی قداره می کشد، زمانی دست در دست اسرائیل با مصر طرف می شود و وقتی با سوریه و عراق در می افتد. در عین حال سخت در کوشش است مرتجع ترین محافل را پیدا کرده با آنها متحد شود. متحدانش در منطقه ملک سعود و شیوخ مرتجع خلیج فارس و دریای عمان، ملک حسین و سلطان حسن مراکش هستند. ترکیه و پاکستان متحدان رسمی و یاران گرمابه و گلستان دستگاه حاکمه اند. در جستجوی دیکتاتورها و مرتجعین گاه و بی گاه تا دور دست ترین کشور ها چشم دوخته و با دیکتاتوری برزیل و سلطان تایلند نرد دوستی می بازد. روابط ایران با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر فقط به این شرط ادامه می یابد که آنها کوچک ترین ناخرسندی از سیاست ارتجاعی داخلی و خارجی دستگاه حاکمه ابراز ندارند و بر عکس تمام اقدامات دستگاه حاکمه را صریحاً و یا بطور ضمنی تأیید کرده، مجیز شاه و دربار ایران را بگویند. دامنه مداخله سرائی برای دستگاه حاکمه ایران به جراید و رادیو های کشورهای سوسیالیستی کشیده است. با این تفاوت که دستگاه حاکمه بر خلاف جرائد و رادیوهای غرب، پولی به آنها نمی پردازد و آن ها در ازای روابط بازرگانی و اقتصادی و در زیر شعار همزیستی مسالمت آمیز از کثیف ترین رژیم منطقه خاور میانه حمایت می کنند. با این وصف ما با دستگاهی فاسد، مستبد و دست در دست امپریالیسم راه پیشرفت اساسی کشور را سد کرده و ملت ما را محکوم به محرومیت و عقب ماندگی کرده است. چنین است ماهیت و طرز عمل دستگاه حاکمه ایران.

د - در مسائل اجتماعی و فرهنگی

در کشور ما مانند جوامع افریقائی استعمار زده برتری نژادی وجود ندارد. در جوامعی که به دو جامعه بومی و استعمارگر تجزیه شده، جامعه برتر از امتیازات نژادی و طبقاتی بی حد و حصری برخوردار است. جامعه ما گر چه دارای اقلیت نژادی استعمارگر نیست ولیکن به دو جامعه اقلیت و اکثریت تجزیه شده است. در کلیه اعصار تاریخی اختلاف طبقاتی و اقلیت ثروتمند و مرفه در مقابل اکثریت زحمتکش و محروم وجود داشته است لکن دوگانگی امروزی جامعه ما دارای خصائص تازه ایست که ما را بر آن می دارد دوگانگی را در سیمای دو جامعه با دو سطح زندگی و دو فرهنگ ترسیم کنیم. تفاوت های اساسی دوگانگی روزگار ما با اختلاف طبقاتی تاریخی به شرح زیر است:

در جامعه کهنه اقلیت استعمار کننده از نظر کمی حجم کوچکی را در راس هرم تشکیل می داد، هم چنان که سرمایه داران و بوروکرات ها معتبر امروز چنین حجمی را نسبت به جمعیت کشور تشکیل می دهند. ولی کمیت جامعه اقلیت مصرف کننده حجم قابل توجهی از جمعیت را در بر می گیرد. در جامعه کهن اقلیت استعمار کننده و حتی عالی ترین مظاهر اشرافیت فئودالی با اکثریت محروم وحدت فرهنگی داشتند. بدین صورت که اکثریت محروم در عین عقب ماندگی و کمبودهای فرهنگی در فرهنگ طبقات عالی جامعه اشتراک داشت.

محرومان و مرفهان هر دو آداب و رسوم و ارزش های واحدی را می شناختند. غیرت و ناموس و عفت برای همه جامعه مفاهیم مشترک داشت. اشرافیت و همبستگی های خونی و قومی از جانب هر دو طبقه به رسمیت شناخته می شد. هر دو طبقه از داستان ها و ترانه ها و آهنگ های واحدی لذت می برند. یکی در کاخ سلطنتی مجالس با شکوه شاهنامه خوانی راه می انداخت و دیگری در چادر عشایری با کلیه درویشی و قهوخانه ها به نقالی گوش می داد. مذهب، هر دو طبقه را به نحو یک سانی تحت تاثیر قرار می داد. تفریح و تفنن طبقه حاکمه برای اکثریت محروم قابل فهم بود. ناصرالدین شاه قاجار حرم سرائی داشت، تعزیه راه می انداخت، تابستان ها بیلاق می رفت، در مجلس عیش و نوشش تار و تنبور می زدند و دست افشانی می کردند، قلیان می کشید و شکار می رفت و سفره رنگین مملو از خورش ها و ماکولات پهن می کرد و وقتی به خشم میآمد مثل چاودارها فحش می داد و بساط فلک راه می انداخت. زندانش سیاه چال و غل و زنجیر بود. اشراف می بایست در جشن ها بشقاب های اشرافی هدیه کند و رعیت می بایست ارزاق و سورات پیشکش کند.

همه این کامیابی ها و لذت جوئی ها برای توده قابل درک و هضم بود و آروزی وصول آن را داشت. همه آن ها را خوب می شناخت، خورش ها را و سیاه چال ها را و فحش ها را. اما اینک بر اثر بیش از یک قرن استعمار زدگی جامعه ما به دو جامعه مجزا و بیگانه از هم تبدیل شده است.

این جامعه دارای دو سطح زندگی کاملاً متفاوت از هم، دو فرهنگ و دو مصلحت و منافع اند. جامعه اقلیت مصرف کننده پیرامون بورژوازی وابسته حلقه زده و جامعه اکثریت محروم و زحمتکش ستم طبقات و قشر های حاکم و ستم استعمار را توأم تحمل می کند. جامعه اقلیت مصرف کننده به زحمت چند میلیون از جامعه را شامل می شود و بقیه جامعه یعنی اکثریت بیست میلیونی جامعه محروم است.

ترکیب اجتماعی جامعه مصرف کننده شامل بورژوازی وابسته، قشر بالای بوروکراسی و تکنوکراسی در بخش دولتی و بخش خصوصی، قشر مرفه خرده بورژوازی یعنی کارمندان و افسران و صاحبان مشاغل آزاد پر در آمد و واسطه های توزیع می باشند. در این جامعه اختلاف طبقاتی و سطح زندگی وجود دارد. از در آمد های چند میلیونی تا چند ده هزار تومان به چشم می خورد. اگر در آمد سرانه این جامعه را با جوامع غرب استعماری مقایسه کنیم شاید از بزرگترین ارقام نیز بیشتر باشد. در آمد این جامعه همراه هزینه های نظامی سنگین و پروژه های عمومی و پرداخت های یک طرفه خارجی قسمت اعظم در آمد ملی را می بلعد و آن خیل عظیم بیست میلیونی یعنی جامعه محروم، یعنی مصداق اصلی عنوان ملت ایران در آمد سرانه ای در حد عقب مانده ترین جوامع جهان را دارد.

تمام پروژه های آبادانی و خدمات عمومی در جهت بهره مندی طبقه مصرف کننده است. بخش اعظم تولید صنعتی جامعه و واردات صنعتی خارجی را جامعه مصرف کننده می بلعد. اتومبیل ها، یخچال ها، کولرها، دستگاه های حرارت مرکزی و تهویه مطبوع، بخاری ها، آبگرم کن ها، میز و صندلی ها، مبلمان، انواع فرش ها و کف پوش ها، پارچه های گران قیمت، دارو و لوازم آرایشی، بیسکویت ها و شیرینی ها و کولاها و ده ها قلم کالاهای دیگر منحصراً به وسیله این جامعه مصرف می شود. هواپیمائی کشور، تلفن، تلویزیون، بیمارستان های خصوصی، کلینیک های پزشکی، دارو خانه، مدارس خصوصی، سینماها، تئاترها، کاباره ها، فاحشه خانه ی مجلل، پارک ها، تعمیر گاه ها و مدارس عالی همه در خدمت و اختیار این جامعه است.

آنچه به نام ترقیات مملکت قلمداد می شود در سطح کوچک این جامعه مصرف کننده روی می دهد. این جامعه دانسته و ندانسته در استثمار وحشاک جامعه محروم دخالت دارد. این جامعه چرخ های اداری و نظامی را می گرداند و پایگاه و زمینه مساعد نظام و ابستگی ایران است.

جامعه مصرف کننده، هر روز بیشتر فرهنگ و ارزش های غرب استعماری را می پذیرد و همبستگی فرهنگی خود را با ملت ایران می گسلد. این جامعه محرومیت جامعه دیگر را نمی بیند و از عرش اعلی به جامعه می نگرد و آنها را باز نمی شناسد. ارزش های تکنوکراتیک غرب استعماری با ارزش های کهنه بوروکراتیک معیار و ملاک زندگی این جامعه است. سود جوئی، فرصت طلبی، تفرّد و خود پرستی آئین زندگی افراد این جامعه است. احساس هر نوع رسالت و ترقی خواهی و عدالت طلبی از نظر پیشروان این جامعه امری کهنه و از مد افتاده است که حداقل به قرن گذشته باز می گردد. متفکران و مبلغان این جامعه مدعی اند که با ارقام و نمودارها و بیش بینی های صد در صد علمی و صنعتی سرو کار دارند و در پیشگاه آنان جایی برای احساسات و همدردی و احساس مسئولیت وجود ندارد. در این جامعه حتی آن گروه روشنفکران که از رسالت و احساس مسئولیت دم می زدند همه مایه های فکری و انگیزه های خود را از جوامع استعماری غرب به عاریت گرفته اند. مسائل مبتلا به آنها همان مسائلی است که جوامع غرب استعماری به آن دچار است. آنها از وحشت جنگ هسته ای، هیپیزم، عقاید سارتر و مارکس بحث می کنند و تا مسئله ای مورد بررسی و شناخت جامعه متروپل قرار نگیرد آنرا نمی شناسد. آنها از رژیم سرهنگان یونان شکوه می کنند و از نقش استعمار نو در افریقا و امریکای لاتین بحث می کنند. جنبش سیاهان آمریکا را در کنار ماجرای چکسلواکی به پژواک می گذارند. از پروسه سرمایه داری بی اندازه مدرن کامپیوتر و سیرناتیک دم می زنند و احمقانه ملت محروم و ستم کش خود را که در زیر بار فقر، عقب ماندگی و دیکتاتوری دست و پا می زند، فراموش می کنند و یا علی رغم آگاهی شان آن را نادیده می گیرند تا مبادا خواب خوش بعد از نهارشان آشفته شود. مبادا زندگی بیهوده سربارشان متوقف بماند. جامعه مصرف کننده در فساد و تباهی و بیهودگی روزگار می گذارند و بخشی از نظام و ابستگی و جز لازمی از سیستم تولید و مصرف کورکورانه است.

جامعه اکثریت محروم دارای دو قشر شهری و روستائی است. در قشر شهری کارگران، پیشه وران بی چیز، کارمندان جزء ادارات و بنگاه های دولتی و خصوصی قرار دارند و در بخش روستائی قسمت اعظم خرده مالکان و دهقانان بی آب و زمین. این جامعه از تغذیه حداقل بهداشت و تعلیم و تربیت و پوشاک و تفریح محروم است، این جامعه حق تشکیل هیچ دسته و جمعیت راستنی را برای دفاع از حقوق خود و دست یافتن برای زندگی بهتر را ندارد. نیروی پلیس و پلیس سیاسی همواره آماده است تا مانع این جنبش این جامعه شده و در صورت لزوم به خشن ترین شکلی آنرا در هم کوبد. این جامعه بر اثر سال ها محرومیت از داشتن سازمان های سیاسی و اجتماعی بخصوص خود محروم، و تحت تاثیر سال ها فشار پلیسی و دیکتاتوری، آگاهی سیاسی و احساس هم دردی طبقاتی را به حد لازم ندارد. عناصر آگاه این جامعه در زیر فشار دائمی پلیس سیاسی میدانی برای دامن زدن به مبارزات سیاسی و طبقاتی پیدا نمی کند. این است مکانیزم آن امنیت و ثباتی که دستگاه حاکمه گاه و بی گاه آنرا به رخ جهانیان می کشد. امنیت و ثباتی که به معنی سکوت و سکون گورستان است. سکوت و سکونی که پژواک های روشنفکر مابانه با موسیقی کلاسیک، نمایشگاه های نقاشی و جر و بحث های ادبی قادر نیست اندک حلیلی به آن برساند. بخش روستائی این جامعه علی رغم اصلاحات ارضی همه محرومیت های خود را حفظ کرده است. تحولات اخیر، فتودال ها را از مقابل چشم آن ها دور کرده و به تدریج دستگاه حاکمه را جانشین آن می سازد. با وجود عقب ماندگی فکری و سیاسی از هم اکنون دستگاه حاکمه در پی ایجاد نظام خفقان انگیزی در روستا هاست. دهقانان ایران با همه محرومیت ها هنوز به خاطر زندگی بهتر در تکاپو نیفتاده اند.

جامعه محروم وارث بالقوه فرهنگ ملی است. نداشتن رابطه با جامعه غرب استعماری موجب شده که ارزش ها و آداب و اخلاق ملی در این جامعه ادامه یافته و ارزش های غربی نتواند به راحتی در آن رسوخ یابد. در عین حال خصوصیات منفی عقب ماندگی و آثار فرهنگ ارتجاعی فتودالی کم و بیش در این جامعه ادامه یافته. فرهنگ غرب استعماری نه از طریق زندگی مصرفی بلکه از طریق وسائل انتشاراتی مانند رادیو تلویزیون و سینما و جرائد سعی می کند این جامعه را تحت تاثیر قرار دهد.

انحطاط جامعه بالایی یعنی جامعه مصرف کننده به صورت تقلید و مد به جامعه محروم هجوم می آورد. مع ذالک این جامعه بخصوص قشرهای محروم تر آن در انجام رسالت تاریخی خود شایستگی دارد. جامعه محروم علی رغم عقب ماندگی تربیتی و آموزشی دارای سجایای اجتماعی مثبتی است که انسان دوستی، وطن پرستی و هم دردی طبقاتی اساس آن است. نمونه فرد اکثریت جامعه، آن آدمک مسخره کلاه مخملی که روشنفکران کاسبکار در سینمای بومی بر روی پرده می آوردند نیست. آن آدمک نمونه فساد و انحطاط قشر بی طبقه جامعه محروم است. نمونه فرد جامعه محروم، کارگر و یادهقانی است که پای بند خانواده، شرافت و عزت نفس است. مردانگی، شجاعت، شرافت، برادری و گذشت فقط نزد کارگران و دهقانان کشور ما به طور چشم گیر یافت می شود. در این میان تکلیف روشنفکران آگاه چیست؟

روشنفکران در این دوگانگی اجتماعی به جامعه مصرف کننده تعلق دارند. در کشور ما به طور اعم روشفکر کسی است که حداقل تحصیلات دوره متوسط را به پایان رسانده از طریق کار فکری ارتزاق می کند. روشفکر بطور اخض فردی است که به مسائل جامعه و تحولات آن آشنائی داشته و خواستار جامعه ای مترقی و روابطی عادلانه است. چنین روشفکری خواه دارای دانش نامه از مدارس عالی باشد یا نباشد به شرط آن که در مقابل آگاهی و وجدان خود احساس مسئولیت کرده و در راه پایان دادن به عقب ماندگی و محرومیت ملت خود گام بگذارد شایسته عنوان روشفکر به معنی اخص آن است.

چنین روشفکری سودجویی و فرصت طلبی یعنی ابزار تدارک زندگی مرفه شخصی را به دور انداخته و زندگی خود را با مصالح. منافع اکثریت محروم پیوند می دهد.

چنین روشفکری اگر نمی تواند مثبت ترین مبارزات را برای پایان دادن به بیدادگری در پیش گیرد شرافتمندانه فریاد اعتراض خود را علیه نظم موجود بلند کرده در راه رسوا کردن دستگاه حاکمه و دفاع از حقوق زحمتکش از تحمل سختی و عذاب ابائی ندارد. روشفکر راستین سازش نمی کند. فجایع را تائید نمی کند و با مردم وطن خود پیوند می بندد.

روشنفکر راستین از همه دانش جهان بهره بر می گیرد تا قدمی در راه نجات ملت خود بر دارد. روشفکر فریب نیرنگ های دستگاه حاکمه را نمی خورد و به آلت و ابزار حاکمیت آن مبدل نمی شود. در شناخت جامعه خود به عمق می پردازد و از نوک بینی خود بسی فراتر می رود. روشفکر راستین به خاطر لقمه ای نان و استخوان از سفره صاحبان قدرت، شرف و آگاهی خود را زیر پا نمی گذارد. چنین روشفکری موظف است بار مسئولیت مبارزه را به دوش بگیرد و با الهام از ملت رنج دیده خود قدم به قدم رسالت تاریخی خود را به انجام برساند. ستایش قهرمانان دیگر ملت ها و قاره ها، هم دردی با مبارزان و آزادی خواهان دیگر کشورها و در عین حال نادیده گرفتن مبارزات ملت خود نه تنها روشفکری نیست بل که کمک به انحراف نسل جوان کشور ماست. تا این فریب را بپذیرد که در کشور خود، خودکامگی، قساوت و بی عدالتی یافت می شود. البته این تخطئه شاعرانی که در رثای چه گوارا شعر می گویند نیست و دشمنی و عناد با مبارزات قهرمانانه دیگر ملت ها به شمار نمی آید. بلکه این تاکید است در رسالت روشنفکران ایران در قبال ملت و جامعه خود. ما وظیفه داریم از تمام مبارزات عصر خود کمک بگیریم و مبارزات خود را علیه ارتجاع و استعمار که بر کشور ما چیره شده به پیروزی رسانیم. لازمه این پیروزی درک عمیق دانش اجتماعی بشر و هضم ایدئولوژی علمی و الهام از فرهنگ ملت خود و اتکا به جامعه اکثریت محروم می باشد.

ما با فرهنگ غرب دشمنی نداریم. ما تکنولوژی غرب را فی نفسه دشمن خود و فرهنگ مان نمی شناسیم. ما روابط استعماری غرب، با کاپیتالیسم غول پیکر غرب و با همه آن چیزهایی که ملت ما را در فقر و عقب ماندگی نگهداشته است عناد می ورزیم. ما به استعمار زدگی اعتقاد نداریم. ما به همه ملت هائی که بر کاپیتالیسم و استعمار غلبه کرده اند چشم دوخته ایم. خواه این ملت ها غربی باشند یا شرقی. ما قصد داریم که شخصیت ملی خود را همراه تکنولوژی غرب به دست آورده و با قرار گرفتن در صف اول پیشرفت و ترقی، به فرهنگ جهان کمک کنیم. ما قصد بازگشت به اعصار تاریخی خود را نداریم. نه چنین راه عقب نشینی ای باز است و نه مطلوب ما. ما از وحشت استعمار زدگی به دام ارتجاع فرتوت جامعه خود نخواهیم افتاد.

خلاصه کلام این که برترین وظیفه روشنفکر ایرانی مبارزه ترقی خواهانه است. یک فریاد اعتراض به هزاران دانشنامه و سال ها تحقیق علمی در آزمایشگاه ها شرف دارد. آن چه امروز جامعه ما به آن نیاز دارد روشنفکر مبارز و شجاع است نه تکنوکرات و بوروکرات جنت مکان و صدر نشین.

ه- در طرح جامعه ای آزاد و مترقی

کشور های پیش رفته با گام های غول آسا مراحل رشد صنعتی را می پیمایند. سرعت رشد صنعتی و اقتصادی جامعه ما باید نسبت به سرعت حرکت صنعتی جهان سنجیده شود. چند قرن پیش اندک فاصله ای که پاره ای از جوامع اروپائی از دیگر جوامع جهان گرفتند باعث ظهور استعمار و بندگی ملل دیگر جهان شد. نیم قرن پیش دو جامعه نسبتا عقب مانده توانستند خود را با کوشش همه جانبه با جهان پیشرو صنعتی همراه و همگام سازند. بیست سال پیش چین علی رغم مشکلات و مصائب بزرگ اجتماعی به راه توسعه واقعی گام گذاشت. اگر ما نیز بخواهیم ظرف امروز و فردا به فقر و عقب ماندگی خود خاتمه دهیم باید تردید و دو دلی را به کنار گذاشته و با شجاعت و قهرمانی راه خود را بگشاییم. در گفتار های قبل دیدیم که راه انتخابی دستگاه حاکمه نمی تواند به عقب ماندگی کشور خاتمه دهد. نه فقط در کشور ما بلکه در کلیه کشورهای عقب مانده امروز جهان رشد بورژوازی به طریق کلاسیک یعنی آن طور که بورژوازی ژاپن به عنوان آخرین نمونه بدان نایل آمد میسر نیست. عوامل متعدد داخلی و خارجی باعث ناکامی در چنین مسیری شده است. سر نوشت بورژوازی فعلی ایران از سر نوشت این طبقه در دیگر جوامع استعمارزده جدا نیست. بورگوازی ملی ایران بتدریج در قشر وابسته تحلیل رفته و رسالت خود را کاملا از دست داده است. مع ذلک طرز تفکر بورژوازی ملی از جامعه ما رخت بر نبسته و خرده بورژوازی وارث این افکار و تمایلات شده است.

افکار بورژوازی اساسا مبتنی بر ناسیونالیسم و لیبرالیسم است که اکنون دیگر مصالح و منافع زحمتکشان را در بر ندارد. تحولات ضد فتودالی سال های اخیر و رشد سریع بورژوازی وابسته برنامه اقتصادی و اجتماعی بورژوازی ملی را بی ارزش ساخته است هم چنان که قشر بورژوازی ملی در بورژوازی وابسته ایران تحلیل رفته و خصوصیات ترفی خواهانه خود را نیز از دست داده است. افکار و ایده ال های بورژوازی ملی به صورت مسخ شده در تحولات اخیر ظاهر شده و اعتبار خود را از دست داده است. تحولات اخیر گر چه پیروزی نیروهای مترقی ایران را به تعویق انداخته لکن مرحله مترقی تری از انقلاب را در مقابل این نیروها قرار داده است.

ضعف بزرگ طرز تفکر بورژوازی ملی حمایت از استثمار سرمایه از کار و تائید نابرابری های اقتصادی است. عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه در آمدها در این طرز تفکر جائی ندارد.

لیبرالیسم بورژوازی ملی به ظاهر دمکراتیک جامعه اکتفا کرده و به تساوی امکانات طبقاتی جامعه توجهی نمی کند. ناسیونالیسم بورژوازی ملی با تغییر علط از تاریخ و افتخارات ملی، طبقات زحمتکش را هم چون قربانیان قرون و اعصار که می بایست در راه افتخارات ملی و سنن فدا شوند تلقی کرده از آنها می طلبد که هم چنان ستمکش و قربانی توهمات باقی بمانند. نتیجه چنین طرز تفکری در ماندگی در مسیر رشد و ترقی است. اگر این طرز تفکر بر جامعه حکومت کند قادر نیست مشکلات اجتماعی و اقتصادی را از جامعه محو کند. در چنین رژیم، زحمتکشان یعنی اکثریت ملت در جهل و عقب ماندگی و محرومیت مانده و فساد اداری اجرای برنامه های اجتماعی را غیر ممکن می سازد. در چنین حکومتی روابط خلق های کشور به صورت مشکل لاینحلی ظاهر شده، انرژی جامعه را به هدر می دهد. سر انجام در چنین رژیم، استعمار که از دری رفته و از در دیگر باز می گردد و جامعه را به جولانگاه اقتصادی و سیاسی خود مبدل می کند. برای خاتمه دادن به عقب ماندگی امروز و حل مشکلات فردا باید با قاطعیت راه انقلاب توده ای را برگزید، راهی که به دمکراسی مردم و سر انجام به سوسیالیسم می رسد. این راهی ناشناخته نیست و هم چنان که طرز تفکر بورژوازی ملی و طرز حکومت او ناشناخته نیست و امروز نمونه های هر دو طرز تفکر را می بینیم. با همه این ها به اختصار جامعه دمکراتیک ایران را طراحی می کنیم.

۱- در مسائل اقتصادی

در اولین مرحله پیروزی انقلاب، بانک‌ها، معادن و صنایع کلا و سرمایه‌های خارجی به مالکیت دولت در می‌آید. بخش خصوصی زیر ارشاد دولت قرار گرفته از برنامه دقیق و هماهنگ توسعه صنعتی پیروی می‌کند. در این مرحله دولت راسا برای تکمیل صنایع اصلی و پروژه‌های صنعتی و آبادانی سرمایه‌گذاری کرده زمینه را برای اجرای مرحله دوم آماده می‌کند. در مرحله اول بازرگانی خارجی در انحصار دولت قرار می‌گیرد و دولت توانائی اندازه کامل صنایع نفت و صدور مستقیم آن را به دست می‌آورد. دولت از کاهش میزان استخراج و کاهش ارزش خارجی هراسی نخواهد داشت زیرا به راحتی می‌تواند از نیاز کاذب ارزش خارجی بکاهد.

در این مرحله روابط اقتصادی و بازرگانی با کشورهای سوسیالیست و کشورهای آزاد از سیاست‌های استعماری گسترش می‌یابد و در راه تکامل صنعتی از کشورهای سوسیالیست استمداد خواهد شد. به موازات گسترش رابطه با کشورهای آزاد و ورودگاه سوسیالیسم، امپریالیست‌های کوچک‌تر اروپائی می‌توانند بدون چشم‌داشت‌های وسیع استعماری کشور ما را در جهت توسعه کمک‌کنند.

در مرحله دوم دولت سرمایه بخش خصوصی را با شیوه‌های مخصوص به مالکیت خود در آورده و خود امر تولید و توزیع را در مهم‌ترین صنایع تولید کالا را انجام خواهد داد. تولیدکنندگان کوچک تا پایان مرحله دوم می‌توانند در امر و توزیع رل قابل ملاحظه‌ای داشته باشند. در این مرحله فروشگاه‌های بزرگ دولتی، مراکز توزیع دولتی تاسیس شده، دولت جریان عمده توزیع را به دست خود می‌گیرد.

۲- در تولید کشاورزی

در مرحله نخست موسسات خارجی که به تولید کشاورزی اشتغال دارند ملی می‌شوند و دولت راسا در مناطق مساعد اقدام به تاسیس مزارع و موسسات مکانیزه خواهد کرد، به موازات این جریان کلیه دیون دهقانان و خرده مالکان ملغی شده، دهقانان به وسیله مراکز دولتی تشویق به تشکیل و تاسیس مزارع اشتراکی می‌شوند. دولت در اولین مرحله انقلاب موظف است با صرف قسمت قابل توجهی از درآمدهای ملی، سطح تولید و سطح زندگی دهقانان را ارتقا دهد.

نه فقط در مرحله اول بلکه حتی در مرحله دوم خرده مالکان می‌تواند آزادانه به کشت و کار خود ادامه دهند. نقش دولت تشویق و هدایت آن‌ها از طریق تامین منافع بیشتر و سطح زندگی بالاتر در مزارع اشتراکی است. در مرحله دوم مزارع دولتی در مراکز قبلی کشاورزی یعنی روستاهای فعلی می‌تواند آغاز به کار کند و در کنار مزارع اشتراکی و نظام خرده مالکی به مزارع اشتراکی و از مزارع اشتراکی به سوی مزارع دولتی باشد. معذالک عمده مزارع دولتی در هر دو مرحله از تاسیس مزارع مکانیزه تازه بنیاد به وجود خواهد آمد. مزارع مکانیزه دولتی که در زمین‌های مساعد تاسیس می‌شود در تامین مایحتاج شهرها نقش بسزا داشته و هر روز بار تولید کشاورزی را بیش از پیش به دوش می‌گیرد.

جامعه مصرف‌کننده فعلی باید طی دو مرحله توسعه اقتصادی بسود اکثریت ملت یعنی طبقات محروم و ستمکش، پاره‌ای محرومیت‌ها را تحمل کند. اگر چه با توجه به منابع اقتصادی کشور ما دولت تقاضای گذشت توان فرسا از این قشرها نخواهد داشت قطعاً قشر مرفه جامعه مصرف‌کننده، فعلی باین محرومیت‌ها با زوی خوش تن نخواهد داد و نارضایتی این قشر زمینه مساعد کار شکنی‌ها و سنگ اندازهای ارتجاع و استعمار خواهد بود. طبیعی است در مقابل گرایشها و اقدامات این قشر، همانسان که در مقابل استعمار در کمین نشسته، مردم از پیروزی خود دفاع کرده بارتجاع و امپریالیسم میدان نخواهد داد. در مرحله اول رشد اقتصادی دولت امور تعلیم و تربیت را در تمام دوره‌های تحصیلی بدست خود خواهد گرفت و بسود طبقات زحمتکش از سود جوئی‌های بخش خصوصی خلع ید خواهد کرد. هم چنین است سیاست دولت در قبال مسائل بهداشتی که بیمارستان و پزشک و دارو را از انحصار اقلیت مصرف‌کننده خارج کرده و امکان استفاده عادلانه را برای همه ملت تامین می‌کند. امروز اگر به فرض محال دستگاه حاکمه بخواهد هر یک از این برنامه‌ها را بمورد اجرا بگذارد با نارضائی و خرابکاری احتمالی روبرو میشود. زیرا در جامعه فعلی ارزشهای دیگری مقبولیت دارد. انقلاب نه فقط خلاقیت توده‌ها را در راه سعادت و رفاه خود آنها شکوفا میکند بلکه

اکثریت بزرگ قشرهای میانی جامعه را از رخوت بد آورده زندگی نوین و ارزش های تازه ای را در مقابل آنها قرار میدهد و آنها را بزندگی خلاق و هدف سوق داده و در ساختن جامعه آزاد و مترقی سهمیم شان می کند.

۳- در مسائل سیاسی

آن نیروی خلاقی که انقلاب را به پیروزی می رساند می تواند مسئولیت ساختن جامعه نوین و حراست از آن را با شایستگی به عهده بگیرد. ایمان انقلابی موجی از فداکاری و قهرمانی بر خواهد انگیخت. فروریختن رژیم استبدادی نیروهای خواب آلود جامعه را از رخوت به در خواهد آورد. رستاخیز ملی به حقیقت آغاز خواهد شد. انقلاب در راه پیروزی خود دستگاه حاکمه مرتجع را بر می اندازد و به دیکتاتوری سلطنتی برای همیشه خاتمه می دهد. حاکمیت انقلابی پس از واژگون ساختن رژیم حاضر تا تصفیه دستگاه های اداری و جایگزین ساختن ارتش انقلابی که مدافع حاکمیت مردم است به حال آماده باش انقلابی ادامه می یابد.

انقلاب می تواند در میان افسران جوان ارتش کادرهای سالمی بیابد. در مورد تصیفه ارتش می توان از این فرمول استفاده کرد که همه امرا باید کنار گذاشته شوند یعنی اصل نادرستی آن هاست مگر آن ها که بتوانند از شرافت خود دفاع کنند. افسران ارشد باید غربال شوند و افسران جز باید به خدمت گرفته شوند مگر آن ها که داری سوابق کثیف و ضد ملی هستند. ارتش دواطلب انقلابی که از میان طبقات زحمتکش و روشنفکران انقلابی برخاسته است می تواند در کنار خود بقایای سالم ارتش قدیمی را حفظ کرده آن را با روحیه انقلابی آشنا ساخته و گند زدائی کند، با همه این ها نیروی چریک ملی که از دهقانان و کارگران در حال کار تشکیل می شود و در همه صفحات کشور دارای سازمان و تجهیزات کافی است. اساس دفاع کشور و ضامن و مدافع انقلاب در مقابل ضد انقلاب و تجاوز خارجی احتمالی به شمار می رود.

دوره آمادگی جنگی در کشور ما می تواند محدود به چند سال باشد. منافع کافی اقتصادی و موقعیت منطقه ای روابط بین المللی به ما امکان می دهد که حالت جنگی را در مدت کوتاهی سپری سازیم. طی همین دوره آمادگی جنگی بنیاد سازمان های دمکراتیک جامعه ریخته می شود و به مردم امکان داده می شود که با روش دمکراتیک مقدرات خود را بدست خود بگیرند. انقلاب باعث جهش سیاسی و تصاعد خارقالعاده آگاهی سیاسی توده ها می شود در زمینه چنین آگاهی سیاسی و طبقاتی حتی لازم نیست که اقلیت مرفه سابق و صاحبان طرز تفکر بورژوازی حقوق اجتماعی و سیاسی خود را از دست بدهند. هراسی نیست که احزاب مختلف از میدان باز برای رقابت سیاسی استفاده کنند. آن نیروئی که توانسته انقلاب را بر اریکه قدرت بنشانند دارای آنچنان زمینه اجتماعی و تجارب سیاسی خواهد بود که از هیچ رقابت آزاد سرشکسته بیرون نخواهد آمد.

۴- در سیاست خارجی و روابط بین الملل

ایران مترقی و دمکراتیک محتاج وابستگی ها نظامی نیست و تعهدات نظامی به گردن نخواهد گرفت. روابط ایران با کشورهای سوسیالیست و کشورهای آزاد از قید و بند امپریالیسم بر اساس برابری و همکاری متقابل خواهد بود. رابطه ایران با جنبش های آزادی بخش جهان همان رابطه ای خواهد بود که امروز ما خود بدان نیازمندیم. یک ایران آزاد و پیشرو تکیه گاه مطمئن برای جنبش ضد امپریالیستی منطقه محسوب می شود. هم چنان که هر یک از کشورهای منطقه عینا چنین ارزش و اهمیتی را برای ما دارند.

رابطه ایران با دیگر ملل جهان روابطی دوستانه و توأم با همکاری و حسن تفاهم خواهد بود مگر با دولت هایی که نقش ژندارم بین المللی را در سرکوبی ملت ها و جنبش های آزادی بخش ایفا می کنند.

جوامع سرمایه داری اروپا که در پی سود خود هستند به شرط این که در معاملات خود از حدود انصاف خارج نشوند و خیال خام جانیشینی امپریالیست های رانده را در سر نپروراند می توانند با ایران دمکراتیک روابط اقتصادی و فرهنگی سودمندی داشته باشند.

ایران دمکراتیک در هر حال استقلال کامل خود را در اداره سیاسی خود و در کلیه قلمروهای داخلی از دست نخواهد داد و تابع هیچ قدرت خارجی نخواهد شد. محیط بین المللی و تحولات ورودگاه سوسیالیسم و موقعیت کشورهای آزاد از بند رسته این امکان را فراهم کرده و ایران دمکراتیک برای حفظ استقلال کامل و بی خدشه خود دچار هیچ اشکال و مانعی نخواهد شد.

کشور ما حلقه‌های چندی را در مرزهای خود حا داده و ملت ما به زبان‌های مختلف گفتگو می‌کند. برخورد شجاعانه با این مساله و حل قطعی آن تنها راهی است که وحدت ملی را استحکام بخشیده و مشکلات را برای همیشه حل می‌کند. اکنون در کشور های متعددی هستند که از حداکثر وحدت ملی برخوردارند در حالی که از خلق‌های گوناگون و ایالات و جمهوری‌های خود مختار یا فدراتیو تشکیل شده‌اند. هراس از طرح صریح این مسائل ناشی از طرز تفکر بورژوازی است که همواره کوشیده است بحث آزاد در این زمینه را گناهی نابخشودنی جلوه‌گر سازد.

میلیون‌ها نفر در کشور ما زبان مادری اشان ترکی است و زبان فارسی را در مدارس می‌آموزند. ترک زبانان به علت زندگی هزار ساله در کنار فارس زبانان چندان ستم ملی را حس نمی‌کنند. ترک زبانان نزدیک به ده قرن حکومت همه سرزمین‌های ایران را در دست داشته و در عهد حاکمیت خود نیز به دلایل تاریخی و فرهنگی زبان ترکی را رسمیت نداده‌اند. موقعیت ترک زبانان ایران به هیچ وجه با موقعیت ترک زبانان در امپراطوری تزاری قابل مقایسه نیست. دلایل تاریخی باعث شده که ترک زبانان علاوه بر آذربایجان در همه صفتجات کشور پراکنده شده و عشایر ترک زبان تا جنوبی‌ترین کوهستان‌های مملکت در فعالیتند.

در ارتش و سازمان‌های دولتی در پست‌های مهم سیاسی، در تقسیم کرسی‌های علمی و در امور اقتصادی و مالی و صنعتی ترک زبانان امتیازی از دیگران کمتر ندارند. تنها تبعیضی که وجود دارد در به رسمیت زبان خارجی است و رنجی که ترک زبانان از محکومیت زبان مادری خود می‌برند. مع ذلک همانطور که اشاره شد رسمیت زبان فارسی دارای سنت طولانی است و در دوره تسلط سیاسی ترک‌ها، زبان فارسی زبان درباری و علمی و ادبی بوده است. با همه این‌ها در ایران دمکراتیک ترک‌ها می‌توانند بدون دغدغه خاطر در مدارس زبان مادری را تدریس کنند. و زبان فارسی نقش زبان علمی و ادبی را داشته باشد. ترک‌ها می‌توانند ادبیات خود را تا دوره عالی گسترش داده کتاب‌ها و روزنامه‌ها و رادیو‌های محلی ترک زبان داشته باشند. بنا به تمایل مردم آذربایجان می‌توان در آنجا حکومتی خود مختار تشکیل داد و با انتخاب آن‌ها مانند سایر ایلات کشور از مجالس ایللی و اختیارات مالی و اداری بهره‌مند گردند.

کردستان از ویژگی مخصوص به خود برخوردار است. کردها می‌توانند در اولین فرصت در یک اظهار نظر عمومی در کردستان حق خود مختاری به دست آورند. اگر پیوند‌های نژادی و زبانی باعث شود که تشکیل یک حکومت خود مختار ضرورت نداشته باشد این خود کردها هستند که این ضرورت را نفی یا اثبات خواهند کرد. هم چنان که بلوچ‌ها نیز چنین حقی را خواهند داشت. پس از نابودی هر گونه ستم ملی و مذهبی است که ملت ایران به یکپارچگی بی‌سابقه‌ای دست خواهند یافت. یکپارچگی و وحدتی که در کلیه اعصار از آن محروم بوده و اکنون نیز از آن محروم است. به این ترتیب خلق‌های ایران که دارای تاریخ مشترک و فرهنگ واحد و سرنوشت واحد هستند در آینده عوامل لازم برای حفظ وحدت ملت ایران را خواهند داشت.

وحدتی که همه از آن سود خواهند برد. ما سؤطن تاریخی رژیم‌های ایران و روسیه را بر سر قفقاز و آسیای میانه نادیده نمی‌گیریم. ما با تاسف خاطره سؤ نظرهای انحرافی میر جعفر باقراف را نیز به یاد داریم. ما خصوصا در این جا این مساله را نیز در میان می‌گذاریم تا هیچ چیز را در پرده ابهام نگذاشته باشیم. ما علی‌رغم همه این سوابق اطمینان داریم که ایران دمکراتیک دارای آنچنان جاذبه‌ای است که نه فقط هم وطنان آذربایجانی ما که از ستم ملی آسوده شده‌اند و وحدت خود را با بقیه خلق‌های ایران حفظ خواهند کرد بلکه فرهنگ هزار ساله‌ای که در یک قرن اخیر و بخصوص در پنجاه ساله آخر آن نیز در قفقاز و آسیای میانه خود را حفظ کرده است زمینه مساعدی برای گسترش رابطه با ملت‌های هم جوار اتحاد شوروی خواهد بود.

چنین است طرح مختصری که از ایران دمکراتیک در پیش چشم داریم. طرحی که می‌تواند دقیق تر و کامل تر و خالی از لغزش و اشتباه باشد. ما به اطر وصول به چنین جامعه‌ای مبارزه می‌کنیم. ما از طولانی شدن مبارزه باکی نداریم. دست یافتن به یک جامعه مترقی از طریق انقلاب به ما فرصت می‌دهد که نیروها و کادرهای جامعه آینده را در انقلاب بیروانیم و برای یک بار و همیشه پیروز شویم و پیروز بمانیم.

بخش دوم

در مبارزه و تدارک انقلاب

الف- در ضرورت مبارزه و انقلاب

محرومیت های اجتماعی و مصائب زندگی رنج آور است اما خود به خود منجر به مبارزه نمی شود. فرد ناآگاه هر قدر در مانده باشد برای مقابله با سختی ها راه حل های انفرادی پیش می گیرد. ضرورت های اجتماعی می باید از مجرای آگاهی انسان و مبارزه آگاهانه و سازمان یافته او تحقق یابد. آگاهی سیاسی و ادراک طبقاتی باعث مبارزه پی گیر زحمتکشان می شود. شناخت بی عدالتی و آگاهی از تحولات اجتماعی و عدالت خواهی موجب مبارزه روشنفکران می شود.

در جهان هیچ رژیم یی یافت نمی شود که نیاز مند اصلاح و ترقی نباشد. مبارزه در راه امحای بی عدالتی و رسیدن به جامعه ای بهتر و مرفه تر در پیشرفته ترین جوامع سوسیالیستی نیز آنی متوقف نمی شود. اما در جامعه ما مطلب بر سر بی عدالتی و اطلاق نیست. کیفیت جامعه و دستگاه حاکمه موجود ما را به یک مبارزه حاد و انقلابی می خواند. در گفتارهای پیش با فاجعه ای که در جامعه ما می گذرد کم و پیش آشنا شدیم و مسیر حرکت جامعه فعلی را شناختیم. برای پایان دادن به این فاجعه و رسیدن به جامعه مرفه و آزاد، برای پایان دادن به خود کامگی و غارتگری دستگاه حاکمه و شرکای آن باید بار مبارزه سنگین و پی گیر را به دوش کشید. طبقه محروم ستمکش یعنی اکثریت ملت ایران برای وصول به زندگی مرفه و آزاد از ستم طبقاتی باید دست به مبارزه ای آشتی ناپذیر بزنند. روشنفکران آگاه باید رسالت تاریخی خود را در این روزگار به انجام برسانند. و در راه حاکمیت ملت و پایان دادن به عقب ماندگی و استبداد، مسئولیت خطیر خود را آنی فراموش نکنند. دستگاه حاکمه ایران آن قدر خود کامه و خون آشام است که صرف نظر از انگیزه عدالت اجتماعی، هیچ روشنفکر با شخصیتی نمی تواند آن را تحمل کند. جامعه ما آن چنان از قافله رشد و تکامل جهانی عقب مانده که هر وجدان آگاهی را به کوشش و مبارزه می خواند. آن روشنفکران سازشکار و کوتاه نظری که جز دور و بر خود را نمی بینند و در مبل ها راحت به حال خلسه همه جا را در امن وامان و آینده را امید بخش می بینند پیوند خود را با ملت ایران بریده اند. آن جماعتی که ایران امروز را از نظر صنایع با دوره شاه شهید مقایسه می کنند و دهانشان به دیدن مظاهر عاریتی غرب استعماری از جیبت باز می ماند، فسیل هایی هستند که جهل خود را در پس پرده ای از چاپلوسی و پشت هم اندازی پنهان می کنند.

آن جوجه روشنفکران نادم که پا در جای اسلاف خود فروش خود گذارده و موج سپاس و تهنیت را نثار قدوم کثیف ترین مستبدان جهان می کنند حتی در زباله دانی تاریخ مبارزات ملت ایران جایی نخواهند یافت. روشنفکر آگاه نه فقط رکاب غرقه به خون محمدرضا شاه را نمی بوسد بلکه در پیشگاه مرفه ترین رژیم های جهان رسالت اصلاح طلبانه خود را آنی فراموش نمی کند. روشنفکر آگاه در هیچ شرایطی مبلغ و مروج هدف های ارتجاعی دستگاه حاکمه مستبد نمی شود. روشنفکر آگاه در راه اعتلای شخصیت انسان و تامین آزادی های اجتماعی و سیاسی آنی از پا نمی نشیند. روشنفکر آگاه وطن ما باید دست در دست محروم ترین قشرهای جامعه خود داشته و در راه سعادت و نیکبختی آنها بار مصایب را به دوش بکشد.

آنان که در ضرورت مبارزه قاطع با رژیم فعلی تردید می کنند خود را فریب می دهند تا بار چنان مصایبی را به دوش نگیرند. آنان که از ضرورت تاریخ تعبیری مکانیکی و فیزیوکراتیکی دارند و منتظرند در حینی که آنان چرت می زنند جبر زمان کار خود را بکند نه روشنفکر بلکه کودن های فریبکار هستند.

آنان که اصلاحات دستگاه حاکمه را نشانه های امید بخشی برای وصول به جامعه ای مرفه تر تلقی کرده خود را از دردسر می رهانند آنان در آینده پشت دست خود خواهند گزید و ساده لوحانه خواهند گفت که فریب خورده اند حال آن که این دستگاه حاکمه نیست که آن ها را می فریبد بلکه خودشان هستند که بی همتی و بی جرأتی فریبشان می دهد.

ما در راه رسیدن به جامعه ای که طرح آن را ارایه کردیم مبارزه می کنیم. ایده آل های روشنفکرانه صرف ممکن است ما را به مخالفت با دستگاه حاکمه بکشاند اما این فقط ایمان به عدالت اجتماعی و نجات ملت از فقر و ستم است که ما را به انقلاب برضد دستگاه حاکمه می کشاند. بدون پیوند با زحمتکشان کوشش ها و مبارزات روشنفکر در معرض کاستی و تردید و مماشات است. می توان مجالس دموکراتیک نداشت و در عوض زندگی مرفه داشت. می توان مجالس دموکراتیک نداشت اما در عوض میزی با درآمدی چند هزار تومانی داشت. می توان ناگزیر خرف ارتجاع را صدف ترقی خواهی جا زد ولی نمی توان واقعیت های دردناک جامعه یعنی زندگی مشقت بار و پر محرومیت میلیون ها هموطن را نادیده گرفت. برای این که روشنفکر چنین واقعیت ملموسی را به دست فراموشی و اغماض سپارد سفسطه و مغلطه کافی نیست. باید آشکارا و جدان و آگاهی را زیر پا گذاشت و رسماً و با وقاحت کامل تسلیم شد و مصالح و منافع ملت ایران را به زمام داران مستبد فروخت.

اگر می بینیم زبده ترین روشنفکران اروپا آنی از پا نمی نشینند به خاطر آن است که نه فقط به زندگی ملت خود بلکه به زندگی بشریت روزگار خود چشم دوخته اند. به خاطر آن است که محرومیت و فقر اکثریت بزرگ بشریت را درک می کنند. روشنفکران ما نیازی ندارند در اعماق آفریقا و آمریکای لاتین برای درک چنان محرومیت و عقب ماندگی فاجعه آمیزی چشمان خود را خسته کنند. کافی است آن ها اندکی از نوک بینی خود فراتر نگرند تا بی عدالتی و محرومیت را در چهره ملت خود دریابند. ملتی که رفاه آن ها حاصل رنج و ستم اوست. بی عدالتی وحشتناکی که دیر یا زود رفاه یک جانبه جامعه مصرف کننده را خواهی نخواهی برهم خواهد زد. در چنین جامعه ای کی می توان با دشمنان ملت و غارتگر هم سفره شد؟

ب - در نیروهای انقلاب و طرز تفکر انقلابی

انقلاب جنبشی است که جامعه را از بنیاد دگرگون می کند و حاکمیت طبقات حاکم را بر می اندازد. انقلاب نیرویی منهدم کننده و در عین حال سازنده دارد.

انقلاب همه بنیادهای جامعه را از زیر تار و تحت تاثیر قرار می دهد و ارزش های تازه به جای می گذارد. چنین جنبش پر قدرتی نیاز به نیرویی عظیم و شگرف دارد. این نیرو نمی تواند جز از ملت و آن هم وسیع ترین قشرهای ملت ناشی شود. دستگاه حاکمه برای اجرای اصلاحات سطحی از گروهی بوروکرات و تکنوکرات کمک گرفت. جنبش قشرهای خرده بورژوازی نیز در حد نهایی رژیم های ضدامپریالیستی بورژوازی را به مسند حکومت می نشانند و توده های زحمتکش را هم چنان در اسارت نگه می دارند. اما جنبش انقلابی توده ای فقط می تواند در دامان اکثریت ملت یعنی زحمتکشان شهر و ده پرورش یافته با سازمان دادن این نیروها قدرت منهدم کننده و سازنده خود را تامین نماید. بنابراین تردیدی نیست که نیروی اصلی انقلاب دموکراتیک ایران زحمتکشان شهر و ده اند. در جامعه ما بر اثر سال ها دیکتاتوری جنبش زحمتکشان سرکوب شده و سازمان های سیاسی قدیمی نیز در حال حاضر قادر به ایجاد رهبری جنبش وسیع در بین زحمتکشان نیستند. مبارزات خرده بورژوازی شهر در زیر فشار دیکتاتوری دامنه خود را از دست داده و روشنفکران به مبارزه پراکنده ادامه می دهند. با همه این ها باید توجه داشت که بدون ایجاد جنبش عمومی در طبقات زحمتکش شهر یعنی کارگران و قشر پایین خرده بورژوازی مبارزه هم چنان کم دامنه و بی مایه خواهد ماند.

دهقانان در سی ساله اخیر که فتودالیت روزهای آخر حیات خود را می گذراند به جنبش توده ای کشانده نشدند و به مثابه نیرویی ارزنده با نقش تعیین کننده در مبارزات ملی شرکت نکردند. اکنون پس از اصلاحات ارضی ضربه ای هوشیارکننده لازم است تا آن ها را به مبارزه بر ضد دستگاه حاکمه بکشد. ایجاد زمینه انقلابی در بین دهقانان بر ضد مالکین بزرگ سهولت بیشتری دارد تا ایجاد آگاهی سیاسی در آن ها به منظور تدارک مبارزه بر ضد دستگاه حاکمه حاضر. هرگونه خیال بافی در اوضاع فعلی پیرامون زمینه های بالفعل انقلاب دهقانی و جنگ های چریکی دهقانی با ناکامی روبرو خواهد شد. شناخت واقعی جامعه به ما می آموزد که روی واقعیت ها حساب باز کنیم نه روی آموخته های نظری. مع ذلک عدم آمادگی انقلابی در دهقانان موجب نمی شود که

انقلاب از هسته های مسلح خارج شهر محروم باشد. پس گرچه دهقانان نیروی انقلاب محسوب می شوند اما در آغاز جنبش انقلابی تماشاجی خواهند بود و سیر جریان انقلاب در گرایش آن ها به انقلاب و نیروبخشیدن به آن نقش تعیین کننده دارد. کارگران و قشر زحمتکش و محروم شهرها نیرویی چند میلیونی را به وجود آورده اند که نه تنها تجارب سیاسی سی ساله اخیر را از یاد نبرده اند بلکه به علت نزدیکی و تماس محسوس با قدرت دستگاه حاکمه و داشتن امکان کسب آگاهی های سیاسی تازه و تاثیر از رویدادهای انقلابی جهان، مساعدترین نیرو در آغاز انقلاب به شمار می آیند. با همه این ها نباید فراموش کرد که در حال حاضر این نیرو دارای سازمان های سیاسی با ارزش نیست و اولین گام تدارک انقلاب، گسترش مبارزه در میان نیروهاست. روشنفکران جوان بالفعل ترین نیروی جنبش اند. آگاهی های سیاسی و تاثیرپذیری جهانی به روشنفکران جوان که قشر متحرکی از خرده بورژوازی شهر به شمار می روند امکان می دهد که در کوتاه مدت ترین مدت به جنبش روی آورند. این نیروی جوان تمام صفات و خصوصیات لازم را برای شروع حرکت دارد. این نیرو بار تربیت غلط سیاسی گذشته و اشتباهات را به دوش ندارد. تجارب انقلابی جهان برایش درسی آموزنده و تکان دهنده است و از فداکاری و قهرمانی نیز دریغی ندارد. مهم ترین نقص سیاسی این نیرو نداشتن سازمان های رهبری و طرز تفکر روش انقلابی است. روشنفکران جوان از نقش مهم نیروهای زحمتکش در تحقق انقلاب بی خبرند و فراموش می کنند که آنها فقط می توانند چاشنی دینامیت انقلاب باشند نه همه قدرت انفجار.

مهم ترین مساله در آغاز جنبش انقلابی، تاکتیک هایی است که باعث گسترش جنبش و ایجاد مبارزه انقلابی در صفوف زحمتکشان شهری شده و در مراحل بعد با قدرت گرفتن جنبش، نیروی دهقانان را نیز دربر بگیرد. در حال حاضر کارگران یعنی مستعدترین نیروی انقلاب توده ای در ناامیدی و بی سازمانی به سر می برند. کارگران و دیگر زحمتکشان شهر باید مطمئن شوند که جنبش روشنفکران هدفی جز رهایی آن ها و حاکمیت زحمتکشان ندارد. آن ها باید توانائی خاتمه دادن به تسلط پلیس را پیدا کرده و سازمان های انقلابی خود را تشکیل دهند. نسل جوان کارگر و زحمتکش بی تردید اولین صف زحمتکشان است که به انقلاب می پیوندند. جنبش باید در برنامه های خود صریحا جامعه دموکراتیک و حاکمیت توده ها را نوید دهد و به زندگی زحمتکشان توجه مخصوص مبذول دارد. لکن فراموش نکنیم که طرح برنامه ها و شعارها نمی تواند موجب برانگیختن جنبش زحمتکشان شود. باید با درگیری موثر با دستگاه حاکمه امکان احیای جنبش های سیاسی و صنفی کارگران و دیگر زحمتکشان را فراهم نمود. در ارزیابی نیروهای انقلاب نباید از عشایر غافل ماند. عشایر ایران بخصوص در کردستان و فارس، زمینه های مساعدی برای جنبش مسلحانه اند. جنبش مسلحانه در کردستان در گرو مسائل ملی و قومی کردهاست و با جنبش عمومی کردها رابطه دارد. درگیری مسلحانه طولانی مدت کردها در عراق زمینه های مساعدی را در این ناحیه فراهم آورده که روشنفکران جوان می توانند از آن برای دامن زدن به جنبش مسلحانه بهره برداری کنند. اما در فارس جنبش مسلحانه عشایری دچار نارسائی های سیاسی است و برای دامن زدن به شورش مسلحانه موقعیت عشایری و همبستگی های قومی و جونی مطرح است. مع ذلک می توان امیدوار بود که با درگیری دستگاه حاکمه گرفتاری بزرگی ایجاد کرده و خود به خود موجب کمک به جنبش انقلابی می گردد. انقلاب بدون طرز تفکر انقلابی ممکن نیست. انتقاد کردن، مخالفت ورزیدن و اعتراض با جنبش انقلابی تفاوت دارد. گرچه دستگاه حاکمه برای کوچک ترین انتقاد سیاسی از خود شکیبایی نشان نمی دهد. فرد انقلابی باید هدف های روشن و معین را مقابل خود ببیند. باید خطوط مبارزه را به روشنی ترسیم کند و با آگاهی از همه امکانات برای آغاز و ادامه راه خود بهره برداری کند. فرد انقلابی باید نسبت به مسائل طبقاتی عقیده صریح داشته باشد. باید بین مصالح صاحبان سرمایه و استثمارگران و زحمتکشان حد و مرز قطعی قائل باشد و ایده آل های آزادی خواهانه خود را کاملا منطبق بر عقاید عدالت خواهانه سازد. امروز در جامعه ما هیچ مبارزی نمی تواند از آزادی و دموکراسی دفاع کند مگر آن که دیدگاه اش دارای هسته ای از سوسیالیسم باشد.

در جامعه ما آزادی و حقوق سیاسی و اجتماعی نمی تواند از کوشش برای خاتمه دادن به غارت و بهره کشی طبقات حاکمه از ملت جدا باشد. در شرایط کشور ما مبارزه ضدامپریالیستی نیز نمی تواند بی توجه به زندگی اکثریت محروم ملت میسر گردد. نظر به این که تنها راه پایان دادن به مصائب جامعه ما روی آوردن به راه حل هایی است که به سوسیالیسم منجر می گردد، مبارزان راستین نمی توانند بیش از این از پذیرش اساس سوسیالیستی برای راه حل های خود شانه خالی کنند.

بدیهی است که آن سوسیالیسمی می تواند به مصائب سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ما خاتمه دهد که از نوع سوسیالیسم مسخ شده آقایان ویلسون و نئی و برات و دوست داران ایرانی آن ها نیست. سوسیالیسمی است قاطع و انقلابی که تحت تاثیر تعلیمات محافل امپریالیستی برندگی و قدرت خود را از دست نداده است. سوسیالیسم مسخ شده بورژوازی نه به کار ساختمان نوین جامعه ما می خورد بلکه برازنده ویتترین دانشگاه ها و موضوع قلم فرسائی روشن فکرمابان است. این طرز تفکر که باید در نزاع گرگ و بره دست نوازشی هم بر سر گرگ کشید، این عقیده که در هر نزاع و درگیری باید راه میانه را برگزید و اردوگاه سوسیالیسم را با همه کاستی ها و کمبودهایش چیزی در حد اردوگاه امپریالیستی شناخت، نه خردمندی و عدالت، بلکه تخطئه مبارزات ترقی خواهانه جهان و جنبش آزادی بخش ملی روزگار ماست.

مقابله با اردوگاه امپریالیستی مقابله ای است که هدف آن نابودی امپریالیسم در جهان است. حال آن که در قبال کج روی ها و انحرافات اردوگاه سوسیالیسم خواه در اتحاد شوروی باشد یا در چین و دیگر کشورهای این اردوگاه مبارزه ای اصلاح طلبانه در پیش داریم. گر چه این مبارزه ضرورتا به خشونت و شدت گراید. آن ها که در زمینه مسائل جهانی از تریبی طرفی سیاسی بین اردوگاه ها پیروی می کنند همان کسانی هستند که در مبارزه ملل استعمار زده از راه حل های میانی و در جنبش ملی علی رغم ادعایشان از مدارا و اصلاح طلبی جانب داری می کنند.

نسل مبارز و انقلابی باید یک باره تکلیف خود را با چنین عقاید ترمز کننده ای روشن کند و این جاست که یک انقلابی باید سوسیالیسم حقیقی را بشناسد و طرز تفکر خود را بر پایه آن استوار گرداند.

ممکن است کسانی پوزخند بزنند که عجب ما خواستار دمکراسی و آزادی و عدالت هستیم ولی تمایلی به سوسیالیسم نداریم. به این عده بدون تعارف باید گفت: شما می توانید عقاید شسته و رفته خود را برای خودتان و دوستان هم محفل تان همیشه نگهدارید ولی این تمایلات هر گز قدمی جدی در راه تحقق آرمان هایتان بر نخواهد داشت و از چانه زدن با دستگاه حاکمه نیز طرفی نخواهید بست.

با این همه می دانیم که مبارزه و تمایل انقلابی اموری نیست که بتوان آن را به انحصار طرز تفکر خاصی در آورد. هر کس در خود آن ایمان نیروبخش را می بیند که مردانه پای در میدان نبرد بگذارد، قطعا بدون کسب اجازه از صاحبان طرز تفکر دیگر، به نبرد خواهد پرداخت. عقاید همه مبارزان واقعی یعنی آن ها که کمر همت به نابودی دستگاه حاکمه فعلی بسته اند برای ما محترم است و از مبارزات و کوشش های آن ها سپاسگزاریم. تا کید ما در مسلح شدن به طرز تفکر انقلابی، این گونه که ما از آن برداشت داریم، مبتنی بر تجاربی است که از جامعه خود و از جنبش های جهانی کسب کرده ایم.

ما صریحا یاد آور می شویم که یک مبارز واقعی یعنی کسی که کمر همت به بر انداختن دستگاه حاکمه مستبد و پایان دادن به نفوذ استعمار بسته است نمی تواند بدون توجه به زندگی اکثریت ملت در کوشش خود موفق گردد. طرز تفکر انقلابی یعنی اعتقاد به حاکمیت توده ها و قلع و قمع قطعی نیروهای مرتجع جامعه. اگر مساله انهدام نظام فعلی در بین نباشد می توان هر طرز تفکری را برگزید. برای گذران وقت و ادامه زندگی یک نواخت بیهوده در پشت میز با چرتکه، می توان هر عقیده مبتذلی را نشخوار کرد. مساله این است که نسل انقلابی نه به خاطر تحقق دمکراسی صوری بلکه به خاطر دمکراسی واقعی یعنی حکومت مردم برای مردم احساس مسئولیت می کند و در این راه است که از رفاه و آسایش خود می گذرد.

رسالت تاریخی نسل جوان این ست که برای پایان دادن به بیدادگری قرون به پاخیزد و جامعه ای مترقی و پیشرو به وجود آورد. بجز چنین هدف والایی هیچ چیز دیگر ارزش این همه فداکاری و قهرمانی را ندارد. اگر جنبش به طرز تفکر انقلابی مسلح باشد می

تواند نیروی عظیم خرد کننده خود را بدست آورد و مسیر جامعه را تغییر دهد. اگر نیروی زحمتکشان از بند آزاد شود همان غولی است که ارتجاع و بیداری را در هم می کوبد و جامعه ای سالم با ارزش های تازه می آفریند. وگرنه به فرض موفقیت کوشش های ناقص و بر اثر حوادث، رژیم بی هدف، محافظ کار و ضعیف حاکم می شود که توانائی پایان دادن به عقب ماندگی، محرومیت توده ها و قطع نفوذ استعمار را نخواهد داشت.

اگر امروز در همین شرایط، یک دسته سیاسی بر اثر حوادثی زمام امور کشور را به دست بگیرند به زودی در میان مشکلات غرق خواهند شد.

البته هیچ جنبش انقلابی نمی تواند و نباید بر سر حاکمیت تعارف کند ولی مساله این است که برای بدست آوردن حاکمیت ملی باید نیروهای سازنده تاریخ را بیدار کرد و آن ها را در مسیر تکامل جامعه به کار گرفت. در این صورت بدست آوردن حاکمیت سیاسی حفظ یک مرحله میانی انقلاب خواهد بود.

آیا تجارب اخیر جنبش آزادی بخش جهانی کافی نیست تا جنبش ملی ما طرز تفکر انقلابی را برگزیند و بدون هیچ تردید و تاملی به راه تدارک انقلاب توده ای گام بگذارد؟ آیا هند و اندونزی، عراق، سوریه، مصر و الجزایر را نمی بینیم که با چه مشکلاتی دست بگریبانند؟ مشکلاتی که در کوبا زیر پنجه امپریالیسم مقتدر آمریکا و در چین با آن مشکلات عظیم پیش از انقلابش و در کره شمالی و ویتنام شمالی از آن اثری نیست. آیا فکر می کنید که اگر زحمتکشان مصر سال های پیش حاکمیت سیاسی یافته بودند در مقابل ارتش مهاجم اسرائیل، مصر به چنین سرنوشتی گرفتار می آمد؟ و یا در عراق و سوریه هر روز دسته هایی خواه انقلابی، نیمه انقلابی و مرتجع حکومت می کردند؟

آیا کوبا و ویتنام شمالی بیش از مصر از کمک های فنی و نظامی اتحاد شوروی بهره برده اند؟ یا اعتقاد دارید که واقعا مردم هند و اندونزی، مصر و عراق ذاتا با کوبائی ها و چینی ها اختلاف دارند و به جای خون آب در رگ هایشان جریان دارد؟

هر نوع افسانه سرائی در باره نژاد زرد و قدرت خلاقه موروثی این نژاد توطئه های امپریالیستی است تا ملت های دیگر را از غلبه بر مشکلات اجتماعی خود و نبرد با امپریالیسم روی گردان و نومید سازد. کوبائی ها یا گواتمالائی ها و برزیلی ها اختلاف نژادی و انسان شناسی ندارند. ویتنامی ها با مردم اندونزی اختلاف طبیعی نداشته اند که یکی هوشی مین را بیآفریند و دیگری سوکارنو را. یکی به حکومت سوهارتو خاتمه پذیرد و دیگری در مقابل بزرگترین نیروی نظامی جهان قدرت غیر قابل توصیف از خود نشان دهد.

تفاوت در راهی است که این ملت ها برگزیدند. تفاوت در نیروی خردکننده و سازنده ای است که رهائی زحمتکشان از بند ستم طبقاتی و استعماری ناشی می گردد. رژیم های نیم بند که محصول دوره خاصی از جنبش ضد استعماری جهان اند. فقط یک راه در پیش دارند و آن توسل به انقلاب ثانوی است. انقلابی که به سوسیالیسم بی فل و غش و بی چون و چرا نائل آید.

و ما چرا راه را دور بزنیم؟ چرا پس از یک دوره گمراهی با گام های سست و مردد به راه باز گردیم؟ اینک در مقابل ما جنبش انقلابی توده ای که منجر به حکومت توده ها می شود قرار دارد. ما باید راه خود را خوب بشناسیم و به آن ایمان آوریم. این است وظیفه ایدئولوژیک هر فرد مبارز.

امروز در مقابل ما نه خطر کشانده شدن به پشت پرده آهنین قرار دارد و نه ترس از بلعیده شدن. این اعقاد صرفا به حسن نیت و ماهیت اتحاد شوروی بستگی ندارد بلکه اساسا متکی به درک انقلابی مصالح زحمتکشان ایران و درک عمیق ایدئولوژی مارکسیسم=لنینیسم یعنی ایدئولوژی انقلابی عصر معاصر می باشد.

امروز ما با تاخیری نسبتا طولانی می توانیم به راه دمکراسی توده ای و سپس به راه سوسیالیسم گام بگذاریم بی آن که ایدئولوژی انقلابی را با تمایلات روسوفیل که بازمانده دوران خاصی است اشتباه کنیم.

می توانیم سوسیالیسم را در کشور خود بنا کنیم بی آن که مجبور باشیم با مقتدرترین کشور سوسیالیستی جهان حتی رابطه ای بیش از رابطه فعلی دستگاه حاکمه با آن داشته باشیم. اشتباه نشود ما بخاطر پرداخت کفاره انحرافات و اشتباهات دیگران مصالح ملت

ایران را در توسعه رابطه با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست زیر پا نخواهیم گذاشت بلکه با هوشیاری نظر خود را نسبت به کلیه مسائل و امکانات و واقعیت های ثلث آخر قرن حاضر اعلام می داریم.

ج= در بررسی سازمان های سیاسی حاضر و مبارزات گذشته آن ها

در سی سال اخیر دو جریان مشخص مبارزات مردم ایران را رهبری کرده است. یکی حزب توده است که رسماً ایدئولوژی مارکسیسم=لنینیسم را برگزیده و جنبش کارگری را زمینه رسمی فالیتهای خود قرار داده و دیگری جبهه ملی که به طور کلی گرایش ناسیونالیستی داشته و اساساً قشرهای خرده بورژوازی را تحت تاثیر قرار داده است. ما ناگزیریم این دو جریان را بشناسیم و موجودیت آنها را ارزیابی کنیم.

حزب توده در زندگی سی ساله خود دچار کمبودها و انحرافات نهادی شد، که به اختصار مهم ترین آنها را یاد آوری می کنیم: در بدو تشکیل، حزب توده از یک رهبری با تجربه و کادرهای ورزیده محروم بود و علی رغم این ضعف اساسی بر اثر اشغال ایران بار سنگین رهبری سیاسی را به دوش گرفت و در نتیجه همین ضعف رهبری و عدم درک مسائل اجتماعی کشور ما دچار انحراف اساسی شده و نتوانست رسالت تاریخی مبارزه ضد فئودالی و ضد امپریالیستی را به دوش بگیرد. همین ضعف رهبری به نوبه خود باعث شد که در مقابل سیاست غلط دولت شوروی و انحرافات استالینستی حزب کمونیست شوروی از مارکسیسم=لنینیسم خلاق به دنباله روی بی چون چرای سیاست شوروی در جامعه ما تبدیل شده حیثیت خود را در بین توده ها بخصوص در قشر خرده بورژوازی از دست بدهد. از سوی دیگر بی تجربگی طبقه کارگر ایران و وسعت قشرهای خرده بورژوازی باعث شد که حزب توده علیرغم ایدئولوژی خود به جولانگاه تمایلات خرده بورژوازی یعنی فرصت طلبی چپ و راست دچار شود.

در زندگی سی ساله این حزب دودوره نضج وجود دارد که آخرین آن هفده سال پیش پایان یافته و به عبارت دیگر سال های زیادی است که حزب توده از ایفای نقش موثر در زندگی ملت ایران بازمانده و به سازمان دادن بی نتیجه یا حداقل کم نتیجه تعدادی از ایرانیان مقیم کشورهای خارج پرداخته است.

حزب توده اگر بخواهد در جنبش آزادی بخش امروز ایران سهم قابل توجهی داشته باشد باید اساساً تصفیه و اصلاح شود. باید ایدئولوژی انقلابی را مستقل از سیاست خارجی شوروی را اساس فعالیت خود قرار داده و بر مبنای این ایدئولوژی تجدید سازمان یابد. نه فقط لازم است رهبری حزب جای خود را به رهبری یا قدرت متحرک و انقلابی بدهد بلکه لازم است کادرهای فعال حزب تصفیه شده و با ایدئولوژی انقلابی تربیت شوند. باید کلیه سنت های انحرافی حزب به دور انداخته شده خط مشی سیاسی حزب صریحاً و با افشاگری مورد انتقاد قرار گیرد. در غیر این صورت حزب توده چنان نقش فرعی و دنباله رو در حوادث و تحولات جامعه ما را خواهد داشت. مادام که حزب توده خصایص یک سازمان انقلابی با همه مسئولیت های ناشی از ایدئولوژی طبقه کارگر را پیدا نکرده و آمادگی شرکت فعالانه در جنبش آزادیبخش را نیافته مبارزان انقلابی نمی باید نیروی فداکار خود را در این سازمان به هدر داده تابع رهبری منحرف و سیاست های نارسای آن شوند.

جبهه ملی هیچ گاه یک سازمان واحد و منظم نبوده است. جبهه ملی مجمعی از احزاب کوچک و شخصیت های منفرد بود که در جنبش ملی کردن نفت که بخشی از جنبش ضد امپریالیستی ایران است رهبری ملت ایران را بدست داشته و با کودتای بیست و هشت مرداد مانند حزب توده نقش رهبری خود را از دست داده است.

جنبش سالهای سی و نه تا چهل و دو گرچه نام جبهه ملی را سر زبان انداخت لکن برای این جبهه نیروهای ثابت و پرقدرت و رهبری شایسته و سازمان مناسب ایجاد نکرد. به ناچار پس از سپری شدن این دوره اخیر جبهه ملی نیز مانند حزب توده اساساً به خارج از کشور رانده شد و با رقیب قدیمی خود در بین ایرانیان و بخصوص دانشجویان مقیم خارج به فعالیت پرداخت.

جبهه ملی همواره بر اثر نداشتن ایدئولوژی انقلابی، گرایش های محافظه کارانه و تشتت و چند دستگی علیل و بیمار بوده است. جبهه ملی به نوبه خود در مقابل اصلاحات اخیر دستگاه حاکمه خلع سلاح شده و در شرایط حاضر احزاب و دستجات شناخته شده

این جبهه بیش از هر وقت دیگر از داشتن طرز تفکری خلاق محروم مانده و عقاید آن ها بیش از پیش به ایده ال های بورژواالیبرال شبیه شده است. آن دستجاتی که در جبهه ملی دارای گرایش های سوسیالیستی هستند همگی دچار نقطه نظر های دست راستی بوده از انتخاب سوسیالیسمی انقلابی محروم مانده اند.

جای تعجب است اگر کسانی که قصد پیکار جدی با دستگاه حاکمه را دارند با عضویت و ادامه همکاری در احزاب موجود جبهه ملی امید پیروزی داشته باشند.

احزاب و دستجات جبهه ملی اگر بخواهند در جنبش آزادی بخش ملی نقش مهمی ایفا کنند، باید یک باره عقاید زنگ زده و تمایلات بورژوازی را به دور انداخته به توده های زحمتکش نزدیک شده و آرمان های لیبرال ناسیونالیستی خود را به آرمان های دمکراتیک مبدل سازند.

در غیر ای صورت ناچارند اکروباسی فعلی خود را با دستگاه حاکمه ادامه دهند تا روزی که انقلاب ایران آخرین بقایای آن ها را تجزیه کرده گروهی را به سوی انقلاب و گروهی را به سوی ضد انقلاب براند. بیهوده نیست که هنوز عده ای از شخصیت های این جبهه در ایران منتظر روزی هستند که بر اثر جنبش انقلابی که از آن با عبارت خطر کمونیسیم یاد می کنند، محافل امپریالیستی جهان بار دیگر آنان را به کار گیرند. حال مساله این است که علی رغم این حقایق با این سازمان ها چه کنیم و یا به عبارت دیگر از آن ها چه می خواهیم؟ اگر حزب توده و احزاب جبهه ملی به راه و روش خود ادامه دهند نقش اساسی آن ها در مسائل خارج از مرزهای مملکت خواهد بود. در مبارزات داخلی به محض درخشیدن جرقه های جنبش انقلابی نیروهای فعال و به درد بخور این سازمان ها راه خود را خواهند شناخت .

ما از سازمان های خارج از کشور می خواهیم که آقدر بر سر گوری که مرده ای در آن نیست زاری نکنند و از قدرت و امکانات خود ارزیابی واقعی کرده، دست از رقابت های بی اثری که نسل قبل آن را آغاز کرده بود کشیده و در مقابل فعالیت های تبلیغاتی دستگاه حاکمه وحدت عمل پیدا کنند. به طور کلی سازمان های سیاسی قدیمی خارج از ایران می توانند با همکاری یکدیگر دفاتر تبلیغاتی و مراکز سیاسی در کشورهای مختلف تاسیس کرده و از امکانات هر دو جریان در سازمان دادن مبارزه تبلیغاتی و افشاگری و حمایت از جنبش انقلابی استفاده کنند. برای کمک به سازمان ها و گروه های انقلابی امکانات مالی فراهم کرده و در تهیه و تدارک پایگاه های سیاسی و نظامی برای این جنبش همکاری کنند.

با نضج نسبی جنبش، برنامه های خود را به برنامه های جنبش های انقلابی نزدیک کرده تربیون های خود را در اختیار جنبش انقلابی بگذارند.

در غیر این صورت این سازمان ها نه فقط وظایف حداکثر خود را انجام نداده اند بلکه سنگ راه انقلاب شده اند.

به جز سازمان های قدیمی، گروه ها و محافل دیگری در خارج از ایران هستند، گذشته از این گروه ها وجود هزاران جوان ایرانی در خارج کشور ما را بر آن می دارد که به این نیروها توجه کرده امکانات بالقوه و بالفعل آنان را ارزیابی کنیم.

مهم ترین عارضه ای که روشنفکران خارج از کشور بدان دچارند بیگانگی از مسائل ملی و نداشتن ادراک واقعی از خصائص و موقعیت جامعه خودشان است. گر چه ترکیب طبقاتی این گروه روشنفکران با روشنفکران مشابه آن ها در داخل کشور تفاوت اندکی دارد مع ذلک در برداشت های سیاسی خود تفاوت قابل توجه دارند. روشنفکر داخلی فشار دستگاه حاکمه را دائم روی دوش خود حس می کند و از فساد و انحطاط جامعه و محرومیت اکثریت جامعه آگاه می شود. با این همه این ها خطری که روشنفکران داخل کشور را نیز تهدید می کند بریدن از توده ها و بیگانه شدن با جامعه اکثریت محروم است.

روشنفکران خارج از کشور معمولاً فرصت تجربه اندوزی کافی در مبارزات داخلی را نداشته و تحت تاثیر جریان های کشور محل سکونت خود و جریان های بین المللی قرار گرفته و در بررسی مسائل جامعه خود شدیداً تحت تاثیر ارزش ها و معیارهای جهانی قرار می گیرد.

مهاجرین سیاسی که دارای سوابق کافی سیاسی هستند معمولاً از نقائص و انحرافات سازمان های سیاسی قدیمی بی بهره نمانده اند.

برای روشنفکران خارج از کشور مسئله صلح و خلع سلاح و سایه ضربت هسته ای مسائلی محسوس است، حال آن که برای روشنفکران داخلی این ها مسائلی کم اهمیت است و بیشتر روشنفکران را به خود مشغول می کند. همچنین روشنفکر جوان خارج از کشور مسائل ایدئولوژی را سخت با معیار های جهانی سنجیده با اصرار به سوی یکی از دو قطب چین و یا شوروی جهت گیری می کند. ولی روشنفکر داخلی هیچ گاه به آن اندازه لزوم این جهت گیری را حس نکرده و به آن اهمیت نمی دهد. روشنفکر جوان خارج از کشور که داعیه مبارزه دارد یا طعمه راه و رسم حزب توده می شود یا به سازمان هایی که وجودشان مبتنی بر دفاع از چین است می پیوندد. در صورت اول زندگی اش در بوروکراسی یک سازمان جامد می گذرد و در صورت دوم به موضع گیری در مقابل حزب توده و هیاهوی انقلابی نمائی وقت می گذارند.

وقتی چنین روشنفکری به مسائل داخلی می اندیشد در صدد است که از انقلاب چین نمونه ای در کشورش پیاده کند و وقتی جسارت به خرج داده و در صدد تحقق افکارش بر می آید با ناسازگاری محیط و عدم قابلیت انطباق تئوری با عمل روبرو شده سر می خورد و به جای خود می نشیند. این خطری نیست که فقط روشنفکر خارج از کشور را تهدید می کند بل که هر روشنفکری را که در درک عمیق مسائل جامعه ما قصور ورزیده و پای بند آموخته های نظری خود باشد، با چنین سرخوردگی یاس آوری روبرو می سازد. ممکن است گروهی انقلابی نما از خواندن عبارات بالا سخت خشمگین شوند ولی باکی نیست زیرا نمی توان این حقیقت را نادیده گرفت که اغلب روشنفکرانی که در سال های اخیر سنگ افکار مائو را به سینه می زدند اساسا دارای طرز تفکر خرده بورژوازی بوده و همان طور که در جریان دو جنگ جهانی ناسیونالیست های ایرانی متمایل به آلمان و متحدان او شدند، این بار نیز در چین توده ای غول آسیا را می بینند که علیه نژاد اروپائی خواه روسیه باشد یا غرب استعماری به پا خاسته و عرض اندام می کند. این افراد که بدون توجه به ضرورت های اجتماع خود و تحت تاثیر جریان های بین المللی بازوبند های کاغذی گارد سرخ بسته اند نه فقط گام موثری در جهت انقلاب بر نخواهند داشت بلکه در آستانه عمل ماهیت خرده بورژوازی خود را آشکار ساخته از تب و تاب خواهند افتاد.

اینان نه انقلاب چین را درک کرده اند نه از ایدئولوژی انقلابی باورهای اصیل دارند. اینها مائو های ایران نیستند بلکه چیئوفیل هایی هستند که می خواهند یک بار دیگر جنبش ملی را با برداشت های سطحی خود ناکام سازند. درک عمیق تئوری انقلابی و تجارب انقلاب های شوروی، چین و کوبا به ما راهی رانشان می دهد که با راه این افراد تفاوت دارد.

مساله چین دارای دو جنبه است، یکی تجارب انقلابی چین است که برای ما بسی ارزنده است و دیگر موقعیت بین المللی چین و رابطه جنبش های انقلابی با دولت و ملت چین است. اولی ما را در انتخاب یک راه صحیح کمک می کند و دومی به ما امکان می دهد از موقعیت بین المللی دقیقاً استفاده کرده، نزدیکترین راه را برگزینیم.

در رابطه جنبش انقلابی با نیروهای سیاسی و قدرت های جهانی باید منافع ملموس انقلاب و واقعیت ها و امکانات عملی این نیروها و رابطه آنها با موقعیت خاص جنبش ما را مد نظر داشت.

مصالح انقلاب به ما اجازه نمی دهد که سیاست های تلافی جویانه ای را در قبال این قدرت ها پیش گرفته اشتباهات و فرصت طلبی های آن ها را با لجاجت پاسخ بدهیم. سازمان های پراکنده ایرانیان خارج از کشور باید برنامه روشنی برای خود در پیش بگیرند. اکتفا به این که طی چند سال اقامت و تحصیل، جوش و خروش از خود نشان بدهیم کمکی به انقلاب ایران نمی کند. اصولاً طی مراحل تخصصی علمی و فنی نه در خارج و نه در داخل کشور نیاز مبرم جامعه ایران نیست. جامعه امروز ما از کمبود مهندس و آمارگر رنج نمی برد بل که از بی عدالتی و عقب ماندگی در عذاب است. بر هر روشنفکر فرض است که مبارزه و نبرد در راه ساختن ایران مترقی و آزاد را اصلی ترین وظیفه خود بداند. انقلاب پیروزمند به زودی استعداد های نهفته را بروز داده کمبود متخصصان را جبران خواهد کرد.

روشنفکر ایرانی مقیم خارج باید سازمان های انقلابی که به تدارک عملی انقلاب پردازد تشکیل دهند. اگر چنین سازمان هائی در دسترس کسانی نیست، می تواند به نبرد علیه بی عدالتی در هر جای دیگر جهان دست بزنند. می تواند در فلسطین یا ویتنام تجربه انقلابی بیاموزند. بی شک این تجارب در نجات ملت ایران تاثیر فراوان خواهد داشت.

چند سال هياهو و تب و تاب و سپس بازگشت به کشور با یکی دو دانشنامه و نشستن پشت میزی با در آمد زیاد به هیچوجه شایسته نام روشنفکر نیست. آن ها که در داخل کشور و در دانشگاه ها چنین مسیری را می پیمایند دوستان مردم وطن ما نیستند.

۵= در تدارک انقلاب

سازمان های سیاسی چپ سال هاست وقت شان را صرف این مباحثه کردند که چه راهی را باید انتخاب کنند، راه قهر آمیز یا راه مسالمت آمیز را. امروز پس از به هدر دادن این چندین سال حتی محافظ کارترین محافل مبارز حداقل در تئوری پذیرفته اند که باید گام در راه قهر آمیز بگذارند. بگذریم که سازمان های محافظ کار با پیش آوردن اگر ها و شاید ها و چون و چراها ی بسیار جنبش مسلحانه را تعلیق به محال کرده اند. با همه این ها ما تردیدی نداریم که مقابله سیاسی با دستگاهی که اساسا متکی به دیکتاتوری نظامی است جز از راه قهر آمیز میسر نخواهد بود. هنگامی که دستگاه حاکمه تمام حقوق سیاسی و اجتماعی ملت را زیر پا می گذارد و برای حل مشکلات سیاسی خود بی دریغ از نیروی نظامی بهره می جوید. ملت چاره ای جز توسل به زور و اسلحه ندارد. بنابراین تدارک انقلاب از گام های نخست تدارکی مسلحانه بوده و راه قهر آمیز محور و اساس مبارزات انقلابی ما خواهد بود. در عین حال پیرامون چنین محوری هیچ امکان مسالمت آمیزی را نادیده نخواهیم گرفت. مهم ترین مسئله ای که در تدارک انقلاب پیش پای یک انقلابی قرار می گیرد این است که در شرایط فعلی و با وجود سازمان ها و سنت های سیاسی موجود از کجا آغاز کند. به عبارت دیگر تدارک انقلاب از کجا باید آغاز شود.

تشکیل گروه ها با هسته های انقلابی یعنی سلول های سیاسی _ نظامی در داخل کشور و تشکیل مراکز رهبری و هماهنگ سازی این گروه ها در خارج از کشور اولین گام در عین حال مهم ترین گامی است که باید برداشته شود.

در تشکیل و ایجاد این واحدها در قدم اول یک برنامه سیاسی و نظامی باید به اجرا در آید و تشکیل گروه و یاسازمانی که مدت مدیدی زندگی سیاسی و سازمانی را گذارنده و در مراحل معینی در صدد تدارک نظامی بر می آید به هیچ وجه موفقیت آمیز نخواهد بود. بدون درک اساسی این اصل، سلول سیاسی و نظامی مسخ شده و محکوم به شکست می باشد.

ببینیم گروه یا هسته انقلابی چگونه چیزی است، هسته انقلابی شبکه های محدود است که می تواند از سه نفر تا حداکثر چند ده نفر را سازمان دهد. تشکیل شبکه مبتنی بر امکانات محدود افرادی است که با هم روابط طبیعی اجتماعی دارند. مثل افرادی که در یک مدرسه، دانشگاه، یا دانشکده، کارخانه، محله، اداره، و بازار با هم در زندگی روزمره سر و کار دارند. در عین حال شبکه خود را مقید به رعایت فرم و حدود خاصی نخواهد کرد و از هر امکان ساده که روابط اجتماعی طبیعی را میسر گرداند بهره برداری خواهد کرد.

هسته انقلابی در مرحله اول حیات خود تدارک نیروهای انسانی و مالی و نظامی خود را به عهده بگیرد و برای تدارک نیروی انسانی نباید با دیگر سازمان ها و گروه های داخل کشور تماس برقرار کند.

برنامه ای که هسته به مورد اجرا می گذارد باید بطور جدی مبتنی بر نیرو و امکان خودش باشد. ممکن است کار از مرحله خیلی ابتدائی آغاز شده و هسته انقلابی قادر نباشد ضربات با ارزشی به دستگاه حاکمه وارد آورد، اما فعالیت های کوچک و محدود به هسته امکان می دهد که زنده مانده و بتدریج امکان خود را افزایش دهد. هراس از درگیری های کوچک و کم ارزش و دور خیز برای وارد آوردن بزرگترین ضربات که نقش تعیین کننده در زندگی سیاسی کشور داشته باشد ناشی از عدم درک جنبش مسلحانه و تدارک انقلاب به عنوان یک امر خطیر وسیع اجتماعی است و مبتنی بر تمایلات بلند پروازانه و ماجراجوئی است و عملا گروه انقلابی را با رخوت و عدم تحرک ناشی از دور خیز طولانی کرده، باعث نابودی و اضمحلال آن می شود.

هسته انقلابی باید تئوری انقلابی داشته باشد و از سر در گمی سیاسی کاملاً آسوده و برکنار باشد. بی توجهی به تئوری انقلابی باعث می شود که به جای هسته انقلابی دستجات ماجراجویی و کانگستری تشکیل شده و با فروکش تمایلات زود گذر ماجراجویانه گروه از ادامه مبارزه خسته شده و حتی بدون ضربات پلیس به رکود و انحلال کشیده شود.

نه فقط در آغاز ایجاد هسته بلکه در تمام مراحل حیات آن باید به آموزش سیاسی انقلابی اهمیت مخصوص داد. مسلح بودن به ایدئولوژی انقلابی باعث تحریک انقلابی و فداکاری و قهرمانی هسته شده جهت رشد و گسترش آن را تا مراحل آخر تعیین می کند. یکپارچگی ایدئولوژیک هسته از مهم ترین شرایط ایجاد و رشد آن است. مع ذلک با همه تأکیدی که در مسلح بودن به ایدئولوژی انقلابی می شود هیچ کس نمی تواند صاحبان هر طرز تفکر را از تشکیل گروه های مشابه باز دارد. هر کس در خود آن توانائی و فداکاری را سراغ دارد که در تدارک انقلاب شرکت کند می تواند دست به ایجاد هسته سیاسی و نظامی بزند و همفکران خود را در آن متشکل کند.

یک هسته انقلابی متوسط و مناسب بین ده تا سی نفر عضو دارد. چنین هسته ای می تواند یکی دو نفر از افراد صلاحیت دار خود را برای بدست آوردن امکانات بیشتر و ایجاد وحدت به خارج از کشور اعزام دارد و رابطه خود را با خارج به وسیله مطمئنی حفظ کند.

برای تشکیل هسته انقلابی داشتن سندیت و سوابق سیاسی خاص ضرورت ندارد. افراد انقلابی می توانند خودشان چنین هسته هایی را تشکیل دهند. احترام و سندیت آن ها نه در سوابق سیاسی و عناوینشان بلکه در برنامه های مبارزاتی است که در پیش می گیرند. افرادی که برای خود تجربه کافی در ایجاد این هسته ها سراغ ندارند و یا صراحتاً چنان فداکاری را در خود نمی بینند می توانند قسمتی دیگر از تدارک انقلاب را به دوش بگیرند. این افراد می توانند گروه های سیاسی = صنفی تشکیل دهند. این افراد نیز باید تئوری انقلابی را مد نظر داشته باشند. و چرخ های گرداننده فعالیت های عمومی باشند. این هسته ها می تواند فعالیت های صنفی و عمومی را در کارخانه ها، مدارس و دانشگاه ها و دیگر صنوف دامن زده و در جهت خاص به سود تدارک انقلابی به حرکت در آورند.

چنان چه برای گروه های سیاسی = نظامی امکان داشته باشد که پیرامون خود گروه ها یا قشر های سیاسی = صنفی از افراد ذخیره تشکیل دهند باید دقت کنند که به هیچ وجه فعالیت های دو گروه به هم راه نیافته و بخصوص هسته های انقلابی از نظر هسته صنفی در استتار کامل بمانند. تحت هیچ شرایطی نباید کادرهای دو گروه توأماً به فعالیت های گوناگون بپردازند. کوشش به خاطر تامین وحدت و به هم پیوستن هسته انقلابی در مراحل ابتدائی امری خطرناک است و امکان پلیس را در مبارزه با آن هسته ها افزایش می دهد.

ایجاد هسته های انقلابی تدارک جنبش مسلحانه عمومی است و به ایجاد یک جریان سیاسی انقلابی و یک نیروی نظامی با قدرت منتهی می گردد. سلول های کوچک و متعدد در مقابل پلیس به خوبی مقاومت کرده و غیر قابل نفوذ خواهند بود و به فرض نفوذ پلیس و شکست باعث فاجعه غیر قابل جبران در حیات سیاسی جامعه نخواهد شد. افراد انقلابی که مجبور به خروج از کشور شده و یا ایمان انقلابی زندگی خود را وقف تدارک انقلاب کرده اند وظیفه دارند در اولین فرصت مراکز تدارک انقلاب را در مساعد ترین سرزمین ها تشکیل دهند. عده ای از این افراد باید نیروی خود را صرف هماهنگ ساختن هسته های انقلابی در داخل کشور بکنند. و در صورت امکان مستقیماً برای تشکیل هسته انقلابی در داخل کشور اقدام کنند. مادامی که چنین مراکزی مستقل از سازمان های قدیمی سیاسی در خارج از کشور تشکیل نشود، هسته های انقلابی از تبدیل شدن به یک جریان واحد و وسیع محروم خواهند ماند.

تشکیل دهندگان مراکز جنبش انقلابی و آزادیبخش در خارج از کشور لازم نیست دارای سندیت و تابلو و عنوان قدیمی باشند. آنها می توانند ایمان و پشتکار خود را سنگ بنای ایجاد این مراکز کرده و با پیش گرفتن برنامه انقلابی اعتماد مبارزان را جلب کنند. آن ها که به دنبال حوادث و درگیری های داخلی مجبور به مهاجرت شده و بر اثر این درگیری ها از حیثیت بیشتری

برخودارند باید در تشکیل این مراکز پیش قدم شوند. مراکز جنبش انقلابی و آزادی بخش نمی توانند صرفاً برنامه خود را تدارک نظامی قرار دهند بلکه لازم است قسمتی از انرژی خود را صرف تبلیغات و تعلیمات انقلابی کرده و توجه نیروهای داخل و خارج را به خود معطوف سازند. انتشارات انقلابی می بایست با اهمیت تلقی شده و در تجهیز نیروی های انقلاب اثر بگذارد. این انتشارات به هیچ وجه نباید هسته های داخلی را به خطر اندازند. هسته های انقلابی داخل کشور جز از انتشارات بسیار محدود داخلی و آن هم به ندرت استفاده نخواهند کرد.

مراکز جنبش در خارج از کشور می توانند نشریات انقلابی خود را توسط سازمان های موجود و افراد پراکنده به وسایل ابتدائی به ایران سر ازیر ساخته و از هدر رفتن احتمالی آن نگران نباشند. کافی است که نیروهای انقلابی داخل کشور در راه توضیح این نشریات قربانی نشوند.

وظایف مراکز جنبش در خارج از کشور عبارت از، کوشش برای ایجاد اردوگاه های نظامی، شرکت در مبارزات مسلحانه آزادی بخش برای کسب تجربه بخصوص در منطقه، تهیه سلاح و مواد جنگی و ارسال آن همراه با اعزام کادرها و واحد های نظامی به داخل برای رهبری و تدارک هسته های سیاسی و نظامی داخل، دایر کردن مراکز تحقیقاتی و انتشاراتی و به دست آوردن امکانات تبلیغاتی نظیر رادیو، تدارک مالی و جمع آوری کمک از ایرانیان مقیم خارج از کشور و کوشش برای معرفی جنبش انقلابی به جنبش های دیگر جهان و دولت های مترقی. با تشکیل هسته های انقلابی یعنی گروه های سیاسی= نظامی، سیاسی = صنفی و مراکز رهبری و تدارک در خارج از کشور عملاً تدارک مرحله اول پایان یافته است.

مرحله بعدی گسترش مبارزه مسلحانه در داخل، رهبری مبارزات سیاسی جامعه و ایجاد عالی ترین مرکز رهبری انقلابی برای جنبش است. این مرحله به پراکندگی نیروهای ملی پایان داده و هسته انقلابی و سیاسی از آن پس سلول های یک ارگانسیم خارقالعاده به شمار می رود. ارگانسمی که می توان آن را جبهه ملی نام داد و همان نیروئی است که دستگاه حاکمه را در یک نبرد توده ای از پای خواهد انداخت.

فقط با پیش گرفتن چنین برنامه ای است که نیروی هیچ فرد انقلابی در داخل و خارج کشور به هدر نخواهد رفت و انقلاب حرکت خود را آغاز خواهد کرد.

۵ - در مبارزات مسلحانه شهر و ده

نگاهی عمیق به جامعه ما نشان می دهد که مبارزه مسلحانه یعنی تشکیل هسته های انقلابی از شهر آغاز خواهد شد. زحمتکشان شهر و روشنفکران مبارز آغاز کنندگان این جنبش خواهند بود. هسته های انقلابی نمی توانند پس از تشکیل دست به جنگ های چریکی دهقانی بزنند زیرا طبقه دهقان و محیط روستاهای ایران در حال حاضر آمادگی انقلاب ندارند.

در چنین شرایطی درگیری های کوچک و بزرگ مسلحانه در شهر و پیرامون شهر آغاز می شود. ممکن است در مواردی گروه های بزرگتر پس از درگیری های مسلحانه در شهر و یا مقارن در منطق سوق الجیشی مساعد دسته چریکی خارج از شهر تشکیل دهند. لکن باید تشکیل این دسته ها با علم به این نظر باشد که دسته چریکی نمی تواند متکی به دهقانان محلی شده از آن ها ارتزاق کند.

ایجاد راهی برای دست یافتن به مرزهای کشور برای نجات جان افرادی که به خطر افتاده اند و رساندن آن ها به مراکز انقلابی خارج از کشور یک پیش بینی عاقلانه است.

مراکز خارج از شهر می تواند در مناطق مساعد و دور از دسترس نیروی مسلح دشمن دست به تشکیل پایگاه های سیار کوچک و متحرک بزنند که پناهگاه احتمالی نیروهای شهری بشود. لکن این پایگاه ها از نظر نیروی انسانی و تدارکات متکی به خود خواهند بود.

هم چنین این پایگاه ها می توانند در آماده کردن تدریجی محیط دهقانی اثر بگذارد. بنابراین علاوه بر مسائل طبیعی به مسائل اجتماعی محیط این پایگاه ها باید توجه شود.

در گیری های گروه های انقلابی یعنی هسته های سیاسی = نظامی می تواند به فراخور قدرت آن ها کوچک و یا بزرگ باشد لکن در هر حال باید قبل از در گیری ها و در حین تدارک نظامی، کارائی خود را بیازمایند و نقاط ضعف خود را بر طرف سازند. در گیری مسلحانه ممکن است از خلع سلاح یک پلیس تا ایجاد تیم ترور یا کشتار جمعی دشمن توسعه یابد. تهیه مسلحانه پول و ابزار جنگی، ربودن دیپلمات های موثر خارجی و شخصیت های معتبر دستگاه حاکمه و ربودن هواپیما، همه در گیری هایی است که هسته انقلابی می تواند بدان دست بزند. بدیهی است دستگاه حاکمه ای که خود تمام حقوق قانونی مردم را زیر پا گذاشته و قوانین اساسی مملکت را، ولو کهنه و ارتجاعی باشد، رعایت نمی کند نمی تواند از مبارزان انقلابی بخواهد که مسئولیت خطرات احتمالی اقدامات خود را به گردن بگیرند. آیا هنگامی که مبارزان را به پای چوبه اعدام می کشانند، یا زیر شکنجه های وحشیانه قرار میدهند و زندان ها را از فرزندان مبارز ملت ایران پر میکنند هیچ احساس مسئولیتی میکنند، حال آن که زمامداران مسئولیت قانونی و سیاسی در جامعه دارند.

البته تردیدی نیست که دستگاه حاکمه به خشونت بیشتری خواهد گرائید و مجازات های شدیدتری در پیش خواهد گرفت ولی فراموش نکنیم که همین امر مبارزه واقعی را دامن زده و دستگاه حاکمه را به میدانی می کشاند که با پای خود حاضر به دخول در آن نیست. مبارزات شهری این امتیاز را دارد که اولاً به سهولت در دسترس توده است و آن ها می توانند همکاری خود را بدون اشکال ارزیابی کنند. ثانیاً دستگاه حاکمه را در قلب خود به خطر انداخته و کادر های آنرا وحشت زده می کند. ثالثاً دستگاه حاکمه نمی تواند بر مسند راحت خود نشسته و با اعزام نیروهای اجیر به نواحی دور دست مبارزه ای نابرابر را در بی خبری نسبی افکار عمومی مدت ها ادامه دهد.

و- در همکاری های بین المللی

دستگاه حاکمه می کوشد همکاری های مبارزان ایران با جریان های منطقه ای را به شدت محکوم کند. دستگاه حاکمه ای که خود در دامان متجاوزین امپریالیست ها پرورش یافته و حکومت خود را از صدقه سر کودتائی ننکین با همکاری و حمایت امپریالیست ها به دست آورده جوانان مبارز ایران را به خاطر پناهندگی به کشور همسایه و یا کمک گرفتن از محافل انقلابی جهان سرزنش و تقبیح می کند. اصل اول روابط خارجی جنبش ملی ایران این است که در راه تدارک انقلاب از هر امکانی استفاده کند. در دنیائی که مبارزات جنبه جهانی یافته و چه گوتارای آرژنتینی وزیر دولت انقلابی کوبا میشود و سپس در بلیوی به خاطر آزادی جان می سپارد، شرکت انقلابیون ایران در جنگ های فلسطین و یا گرفتن کمک های نظامی = سیاسی از جنبش های منطقه ای و جهانی به هیچ وجه غیر طبیعی نیست.

یک فرد انقلابی در روابط خود با کلیه نیروهای خارجی اعم از دولت ها و جنبش ها مصالح و منافع ملت ایران و انقلاب را در نظر می گیرد و در هیچ شرایطی به آلت دست قدرت های خارجی مبدل نمی شود. در استفاده از امکانات خارجی خواه این امکانات از آن دولت و ملت عراق باشد یا یمن یا مصر و شوروی و چین فراموش نمی کند که شخصیت، استقلال و اصالت و مصالح انقلاب ایران را نباید لکه دار کند.

انقلابی راستین مرز عبور ناپذیری بین فرصت طلبی و همکاری شرافتمندانه با نیروهای خارجی قائل است. با این تذکرات بدیهی است جنبش انقلابی ایران مانند همه جنبش های آزادی بخش جهان نمی تواند از امکانات بین المللی و منطقه ای بی بهره بماند. بر عکس در ثلث آخر قرن بیستم بیش از هر زمان دیگری در تاریخ بشر، روابط بین المللی و همکاری های منطقه ای چه در جنبش های سیاسی و چه در ساختمان اقتصادی کشورها گسترش یافته و هر روز اهمیت بیشتری می یابد.

ز- باز هم در باره وحدت

از دیر باز مساله وحدت و یک پارچگی مبارزات به عنوان مسئله مبرم شناخته شده است. اگر ملت ایران امروز امکان داشت در یک سازمان انقلابی وسیع متحد شود جای درنگ نبود ولی در شرایط حاضر هر نوع تعلیق مبارزه انقلابی به تدارک مقدماتی وحدت اشتباهی نابخشودنی است.

اصولا مادامی که سازمان های سیاسی موجود به سیاست های فعلی خود ادامه می دهند نمی تواند مراکز سالم جنبش انقلابی به شمار آیند. همکاری با این سازمان ها به نحوی که حرکت جنبش را به خطر نیاندازد و بر عکس قسمتی از وظایف سیاسی جنبش را آسان تر کند مانعی ندارد. البته بدون درنگ تذکر می دهیم که در داخل کشور گروه های انقلابی نباید دچار سراب همکاری با این سازمان ها و استفاده از امکانات آن ها شوند بلکه مطلب بر سر همکاری مراکز جنبش در خارج کشور است. وحدت نیروهای انقلابی به تدریج در مسیر انقلاب فراهم می شود هم چنان که هسته ها و مراکز انقلابی به هم می پیوندند سازمان های حاضر نیز می واند خود را با برنامه انقلاب هماهنگ سازند. این امریست که خواه نخواه به وقوع خواهد پیوست زیرا توده مبارز سازمان های سنتی در شرایطی که انقلاب به پیش می رود نمی تواند سیاست های محافظه کارانه رهبران خود را تحمل کنند. در غیر این صورت وحدت با این سازمان ها هیچ گاه به وقوع نخواهد پیوست لکن ملت ایران در صفوف جنبش آزادیبخش متحد شده و به یک پارچگی خواهد رسید.

پس امر وحدت امری نظری نیست که با بحث و مذاکره حل و فصل شود. باید به دقت تعیین شود که وحدت با چه کسانی و به خاطر چه، وحدت در چه راهی و برای چه مقصودی؟

مراکز جنبش برنامه های انقلابی و تئوری انقلابی را بدون واهمه از این و آن تبلیغ خواهند کرد و حتی ال مقذور انرژی خود را صرف مقابله با عقاید کهنه و انحرافی سازمان های سنتی نخواهند کرد. لکن مراکز تبلیغاتی و تعلیماتی انقلابی در هیچ شرایطی از تغذیه ایدئولوژیک نیروهای خود باز نخواهند ماند.

ح = در تذکرات فنی و سازماندهی

بدیهی است که در این مختصر نمی توان بطور مشروح و مبسوط فن مبارزه و اصول تشکیلات و اصول سازماندهی مخفی را تذکر داد. بنابراین سعی می کنیم مهم ترین نکات را متذکر شویم.

یک انقلابی باید اهمیت مبارزه متشکل را درک کند. فرد هر قدر پر قدرت و با ایمان باشد مادامی که یک تنه به مقابله برخیزد انرژی خود را به هدر می دهد. مبارزه سیاسی یعنی مبارزه متشکل و سازمانی.

یک نویسنده یا شاعر که زندگی خود را وقف ایده آل های مترقی خود کرده است می تواند در آگاهی توده ها اثر گذارد. اما می دانیم اولاً در بین یک ملت چند تنی بیشتر نمی توانند از این حیث نقش اساسی ایفا کنند و تازه همین عده محدود هم نمی توانند از رسالت خود در رهبری سیاسی و شرکت موثر در مبارزات به بهانه حرفه خود سر باز زنند. در عصر ما هیچ کس نمی تواند از مبارزه سیاسی با بی عدالتی طفره برود. خواه هنرمندی با ارزش باشد یا متفکری بی نظیر. خدمات اجتماعی و کمک های مالی هم نمی تواند یک وجدان آگاه را از مبارزه باز دارد و جایگزین شرکت فرد در مبارزه موثر شود.

تشکیل گروه و سازمان سیاسی نمی تواند بدون برنامه معین قبلی انجام پذیرد. می توان قبل از ایجاد رابطه رسمی و قبول مسئولیت سازمانی با افراد تبادل نظر کرد ولی وقتی مساله تشکیل دسته و جمعیت و شبکه مطرح است باید انتخاب افراد متناسب با هدف و برنامه و روش گروه و سازمان به عمل آید. به عبارت دیگر شعار اول تشکیلات بعد از برنامه و هدف و روش سیاسی شعاری گمراه کننده است. باید پرسید برای اجرای برنامه مورد نظر چگونه افرادی لازم اند و چگونه تشکیلاتی ضروری است. در غیر این صورت تشکیلات تبدیل به مزبله ای از آدم ها شده از خصوصیت یک ارگانسیم بی بهره می ماند. چنین شبکه ای از انجام هر برنامه سیاسی عاجز است و در موقعیت های خطیر طعمه پلیس می شود.

هسته اداره کننده گروه یا سازمان باید ایدئولوژی روشن و برنامه دقیقی داشته باشد و افرادی را که صلاحیت شرکت در اجرای برنامه را دارند متشکل کند.

کمیت افراد گروه صرفاً بستگی به نحوه عمل گروه دارد. شعار هرچه افراد بیشتر بهتر شعاری گمراه کننده است. باید دید برای اجرای برنامه به چه تعدادی افراد نیازمندیم و باید دارای چه حداقل و حداکثری باشیم تا بار زیادی به دوش شبکه نگذاریم. چه بسا که ناچار شویم از بسیاری افراد آماده و در دور و بر خود موقتا استفاده نکنیم. این افراد خارج از سازمان به موقع خود کمک بزرگی

خواهند بود. باید دانست که فرد دائم در تغییر و دگرگونی است. برای جلب همکاری افراد باید به کیفیت حاضر توجه کرد و توانایی بالقوه آن ها را برای کسب تربیت سیاسی و نظامی به دقت تعیین کرد. اتکا به سوابق دور دست افراد به هیچ وجه جایز نیست. نحوه زندگی و گذران فرد، ظرفیت انقلابی او را دگرگون می سازد. و چه بسا که خود فرد توانایی بالفعل خود را نتواند به دلایل روانشناسی درست تشخیص دهد و با لاف و گزاف از گذشته خود، شبکه و تشکیلات را بفریبد.

تردیدی نیست که پراتیک ظرفیت افراد را بالا می برد. هیچ کس نیست که در دست زدن به عملیات خطرناک بدون سوابق و تجارب عملی نترسد و از خود خونسردی و دلاوری زیادی نشان دهد. این حقیقتی است که فرد انقلابی باید به آن آگاهی داشته باشد. لکن همین افراد پس از مبادرت به عملیات کوچک به تدریج توانائی عملیات بزرگ تر را پیدا کرده و تبدیل به قهرمان شکست ناپذیر و تحسین برانگیز می شوند.

در هسته انقلابی باید انضباط کامل برقرار باشد. آسان گیری در رفتار افراد و چشم پوشی در قبال لاپالایی گری و بی انضباطی افراد، هسته را به فساد کشانده به پلیس امکان تسلط بر شبکه را می دهد. افراد گروه باید نسبت به تعهدات و وظایف خود و هم چنین در اجرای اصول مبارزه مخفی بشدت احساس مسئولیت کنند. در هیچ شرایطی نباید به بی انضباطی تسلیم شد.

چنان چه علی رغم همه تاکید ها گروه و یا هسته دچار بی انضباطی و عدم مسئولیت گردد بهترین کار انحلال گروه و در نتیجه تصفیه اساسی است. در غیر این صورت باید منتظر فاجعه بود. در تشکیل گروه و هسته سیاسی = نظامی باید مطمئن شد که داوطلب همکاری به دلایل گوناگون تحت نظر پلیس نباشد. کسانی که بنا بر سوابق سیاسی خود زیر نظر پلیس قرار گرفته اند با همه تمهیدات نمی توانند برای مدتی طولانی پلیس را فریب دهند. برای این که این قبیل افراد عاطل نمانند و از سوی دیگر سلامت گروه به خطر نیفتد بهتر است این افراد به مراکز انقلابی خارج از کشور بیوندند. مگر آن که مطمئن باشند که مدت کوتاهی کنترول پلیس پایان می باد. که در این صورت باید موقتا دست از فعالیت بردارند تا مطمئن شوند که از سوی آن ها خطری متوجه گروه نیست.

برنامه ریزی برای گروه یا هسته انقلابی امری دقیق است. وقتی زیر بنای ایدئولوژیک هسته و روش مبارزه آن مورد توافق قرار گرفت باید برنامه توسعه و تدارکات گروه دقیقا تعیین شود. باید مراحل مختلف تکامل و تدارک را در مدت معینی به پایان رساند. باید برای هر مرحله و هر تدارک ، زمان حداقل و حداکثر تعیین شود. برنامه بدون مدت معین یعنی اتلاف وقت. برای این که بدانیم در تدارکات خود سرعت کافی داریم باید در زمان معین تدارکات را دقیقا بررسی کرده و در صورت نرسیدن به مرحله پیش بینی شده تمام مقتضیات و امکانات هسته را از برنامه گرفته تا عملیات تدارکاتی با تعیین نقش هر فرد مورد بررسی قرار داده کمبود ها و اشتباهات را دقیقا بشناسیم و مانع تکرار آن شویم.

باید توجه داشت که زمان عامل مهمی برای ما و پلیس است. پلیس دائم در کوشش است که ما را بیابد و نابود کند. ما دائم در فعالیتیم تا مبارزه خود را ادامه داده و برنامه های خود را تدارک ببینیم. محال است که با همه مخفی کاری ها مبارزه ما هیچ آثاری ظاهری باقی نگذارد. تراکم این آثار به پلیس کمک می کند تا در کار خود موفق شود. پس باید به زمان و مدت اجرای هر مرحله اهمیت زیاد داد. اگر پس از چند بار رسیدگی و تجدید وقت برای تدارک باز کاری از پیش نرفت باید دانست که گروه بیمار است. این بیماری یا در انتخاب برنامه غیر عملی است و یا در ظرفیت مجموعه گروه برای اجرای برنامه. باید به این زنگ خطر گوش فرا دهیم و در صدد چاره جوئی اساسی بر آئیم.

هر فردی که همکاری با گروه انقلابی را بپذیرد باید در تمام شئون زندگی تابع برنامه های گروه باشد. اگر ناچار است در ظاهر زندگی عادی خود تغییری ندهد این امر با موافقت گروه و بخاطر گروه است و اگر لازم است به صورت مبارز حرفه ای در آید نباید تردید و درنگ کند.

کسی که از صبح تا شام پشت میز یا پیشخوان مغازه یا چرخ کارخانه وقت میگذراند بتدریج از ظرفیت انقلابییش کاسته شده تحرک فکری و عملی خود را از دست می دهد.

گروهی که از چنین افرادی تشکیل شده است حتی قادر به انجام مراحل اول تدارک انقلابی نمی شود و حسرت گام اول نیز در دلشان خواهد ماند. چنین گروهی به زودی تبدیل به انجمن دوستان شده و ادامه حیاتش ناشی از رودبایستی و ملاحظات و تعارف است. ضرب المثلی می گوید تخم مرغ دزد شتر دزد شود.

تجربه نتیجه عمل مدام است. مبارزه یک عمل است. درگیری نظامی عملی است فنی. کسی که فاقد هر گونه تجربه نظامی است قطعا نمی تواند بدون طی مراحل ابتدائی درگیری یعنی جمله طبق برنامه با نیروی دشمن داشته باشد.

تهیه وسائل و بدست آوردن اطلاعات لازم و آموزش های علمی همان گام های ای است که باید فرد در راه پرورش علمی خود بر دارد. در چنین تدارکاتی گروه بطور کامل صاحب تجربه و شجاعت می شود. اصل تدارک قهر آمیز در وصول به ظرفیت نظامی لازم نقش مهمی دارد. گروهی که می کوشد همه تدارکات را از راه های مسالمت آمیز به انجام رساند و سپس شاهکار خود را به اجرا در آورد معمولا هیچ گاه به مرحله درگیری نمی رسد.

شرح اصل مبارزه مخفی نیاز به رساله مجزا دارد. مهم ترین اصل مبارزه مخفی توجه به نحوه عمل پلیس و تعیین جزئیات رفتار افراد گروه است. باید گروه سیاسی در بکار بستن فنون و تاکتیک ها حداقل یک قدم از پلیس جلوتر باشد. پلیس هزاران کارمند و متخصص و وسائل مجهز برای درگیری و کنترل ما در دست دارد. نادیده گرفتن قدرت و امکان پلیس فقط به سود دشمن تمام می شود.

پلیس معمولا به دو صورت به سازمان سیاسی مسلط میشود. اول از طریق نفوذ یعنی فرستادن عوامل خود به دورن سازمان یا به کنترل در آوردن فرد و افرادی از سازمان مخفی. دوم از طریق نظارت بر سازمان و پی گیری ممتد. هسته رهبری گروه باید برای خنثی کردن هر دو تاکتیک چاره اندیشی کند.

علیرغم همه پیش بینی ها و رعایت اصول مبارزه مخفی چه بسا که یک گروه یا هسته در خطر بازداشت قرار گیرد. اولین وظیفه گردانندگان گروه نجات جان افراد است. اگر قبلا برای چنین موقعیتی پیش بینی لازم شده باشد جان عده ای از افراد حفظ شده و می تواند به نحو دیگری به مبارزه خود ادامه دهند.

فردی که بازداشت می شود باید به هر نحو شده چیزی بر اطلاعات پلیس نیفزاید. در مقابل برگه هائی که پلیس به دست آورده یا اعترافات دیگر افراد به آسانی تسلیم نشود و بداند که برای قبول کردن دانسته های قطعی پلیس همیشه وقت هست و نباید به ظن و گمان خود اعتماد کرده و بلوف های پلیس را جدی گرفت.

باید افراد گروه برای روابط و همکاری ها و تماس های خود توجیه طبیعی و قرار مداری داشته باشند تا راه پلیس را رد تحقیقات سد کند. هم چنین افراد باید حتی ال مقدور با تاکتیک های پلیس از نظر تحقیقات قبلا آشنا گردند. این یک پیش بینی مفید و عاقلانه است.

افراد گروه باید ایمان داشته باشند که با شکست گروه همه چیز پایان نیافته است. فرد انقلابی در اسارت نیز مانند آزادی رسالت خود را از یاد نمی برد. گروه انقلابی از شکست خود پیروزی می آفریند و در تمام مراحل اسارت از بازجوئی و شکنجه ها گرفته تا طی دوره محکومیت همیشه مصالح ملت و انقلاب را مد نظر داشته و با فداکاری و قهرمانی بنیادهای مبارزه انقلابی را تحکیم می بخشد.

فرد انقلابی به شکست نیز مانند پیروزی قبلا می اندیشد و خود را آماده نتایج آن می کند. فرد انقلابی باید بداند که سازشکاری و خیانت گروه مهمی از رهبران و مسئولان سیاسی حزب توده سابقه ذهنی بدی در مردم گذاشته و او باید در شکست خود این یاس و بدبینی را از دل توده ها پاک کند.

فرد انقلابی در شکست هم چون پیروزی آشتی ناپذیر و پایدار می ماند و از ایمان انقلابی خود هم چون گرانها ترین ودیعه انسانیت دفاع می کند. فرد انقلابی برای نجات خود از مشقات و محرومیت های زندان به فکر جيله نمی افتد و به ظاهر هم تسلیم نمی شود

زیرا ریشه و اساس این انعطاف و تسلیم ظاهری بی ایمانی و خستگی از مبارزه است . در این مورد خود فرد است که فریب می خورد نه دستگاه حاکمه.

پایان

تابستان ۱۳۴۹